اِنَّ اللہَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

کتاب مستطاب من تصنیف مولانا امام الہمام من اولیاء الکرام قدوۃ الصالحین المحققین
عالم حقانی مقبول حضرت ایزد سبحانی بارگاہ ... رحمۃ اللہ علیہ

[illegible]

۱۲۹۷

کہ متضمن بعقاید و فقہ و شرح طاعات و معاصی شرط صحبت و معاملت
باخالق عز و جل و خلقت بحسب فرمایش تاجر کتب نایب شیخ احمد قلندر صاحب

بنوے منشی در شاہی گردید
در مطبع سید قا باد قادر مطبوع

بسم الله الرحمن الرحیم

ـد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله
ـد المصطفی وآله واصحابه اجمعین ورضی الله
ـنکم وعن جمیع المسلمین بدان ای غافل مسکین که تو مسافری واز زاد
ـر بادیه که بر راه داری غافلی ومنزلگاه اول تو درین بادیه پشت پدر است
ـ مادر پس فضای این عالم پس گورستان چون بلحد رسیدی بسر بادیه
ـیدی که هیچ آفریده نهایت آن نشناخته چون این بادیه بگذاشتی بمنزلگاه پنجم
رسیدی وآن صحرای قیامت است واز آن منزلگاه روی بوطن وقرارگاه
خویش آوری اما بهشت واما دوزخ حال اول وآخر تو این است و تو درین دنیا
غافل نشسته وهمه دل در تدبیر وی بسته گوئی که هرگز رحلت نخواهی کرد ومقیم
بوده ونمیدانی که عمر تو اگرچه دراز باز کشد اضافت با زل وابد مختصر است
آن مدتست که نبودی وآنرا اول نبود وآن مدتست که تو خواهی بود و

آخرنه و تو میان ازل و ابد چندین کار برساخته و اگر خواهی که درازی ابد ببینی
این عالم را پر از کاورس تقدیر کن و مرغیکه بر صد هزار سال یکدانه بر دارد اینجمله
کاورسها بآخر رسد و از درازی ابد هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت
ندارد و اگر خواهی که مختصر عمر خویش درمیان ازل و ابد بدانی سخن نوح پیغمبر
صلوات الله علیه بشنو که ویرا گفتند این دنیا را چون دیدی گفت چون خانه
که ویرا دو در باشد از یک در در آمدم و بدیگر در بیرون شدم و وی هزار سال
پنجاه سال کم بزیست و پنج هزار سال است که برفته هرچه مقدار آن متناهی بود اگرچه
دراز کشد سپری شده گیر کار آخرت ابدی دارد که سپری نشود و اگر کسی را مملکت
دنیا صافی و مسلم شود از مشرق تا مغرب چون بوقت مرگ رسد آنهمه تخم حسرت
باشد گوید کاشکی از دنیا مرا قدر قوتی بیش نبودی پس عاقل چون بود کسیکه مملکت
جاوید را باینچنین کار مختصر بفروشد باز آنکه هیچکس را از دنیا هیچ چیز صافی و مسلم
نباشد بلکه منغص و مکدر بود و آخرت را بدنیای مختصر فروختن کار هیچ عاقل نبود
بلکه عاقل داند که جمله زمین و آنچه بر ویست در جنب سعادت ابدی و خزانه قدرة
خدایتعالی کلوخیست و هر لذت و دولت و شادی که بر روی زمین است گردیست
ازان کلوخ که از برخاستن آن غبار تا نشستن و ناچیز شدن وی بس تفاوتی
نبود بلکه بزرگان گفته اند اگر دنیا نبودی الا کوزهٔ زرین فانی و آخرت نبودی الا کوزهٔ
سفالین باقی عاقل آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی بر زرین فانی پس چون

کاورس بکاف عربی نوعی از غله که بهندی چینه نامند و آن ریزه و باریک باشد ۱۲ غیاث اللغه

سپری بکسر اول و فتح و آخر شده و بسر ۱۲ غیاث

کاشکی با کاف تحتانی رسیده کلمه تمنی است که آرزو باشد و بمعنی تاسف و افسوس و حسرت هم آمده است ۱۲ ب

کلوخ بضم اول و سکون آخر که خا نقطه دار باشد معروف است که گل خشک شده و لخته های دیوار افتاده و خاک بر هم سخت باشد و آنرا بترکی کسک خوانند و خشت پارچه نما را نیز گویند و کنایه خشک ط

دنیا سفالین فانی است و آخرت زرین باقی بیعقلی باشد فانی خسیس را بر باقی شریف اختیار کردن **فصل** پس دنیا را رباطی دان که ایزد سبحانه تعالی آفریده است برای مسافرانی که بحضرت الوهیت قصد دارند و این رباط بر سر بادیهٔ قیامت نهاده چون مسافران رخت از پشت پدر و رحم مادر برگیرند و بدین رباط رسند زاد راه بگیرند و هیچ چیز دیگر مشغول نشوند که هر که بی زاد و بدرقه ببادیه قیامت فرو شود هلاک شود هلاکی که هرگز از عذاب آن خلاص نشود **فصل** اگر گوئی زاد آخرت و بدرقه چیست تا بدان مشغول شوم و دست از دنیا بدارم بدانکه آخرت را هیچ زاد نیست مگر تقوی و هیچ بدرقه نیست مگر ایمان که ترجمهٔ آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است چنانکه حقتعالی فرموده وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی وگفت وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِیْنَ اِلَّا مُبَشِّرِیْنَ وَمُنْذِرِیْنَ فَمَنْ اٰمَنَ وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ وگفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حِصْنِیْ فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِیْ اَمِنَ مِنْ عَذَابِیْ پس زاد و بدرقه آخرت علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی پس ما این کتاب مختصر تصنیف کردیم و دیر زاد آخرت نام کردیم بسبب آنکه گروهی از اهل دین درخواستند برای قومی از عوام که ایشان را قوت آن نبود که بکتاب احیای علوم و کیمیای سعادت رسند لیکن آنقدر که در بدایهٔ هدایه گفته ایم بتازی ایشان را کافی بود خواستند تا پارسی کتاب بدایه بشناسند و راه تقوی بدان بدانند و نخواستیم که این کتاب از زیده لو خالی بود اعتقادی که ایمان بدان درست شود درین کتاب بیاوردیم تا جامع بود میان علم و عمل و ایمان

آن مقلع ... نا کس و ... زبون ۱۲ منتخب

و تقوی و تمامی زاد آخرت بدان حاصل آید امیدواریم که هر که این کتاب برخواند
مصنف و نویسنده را از خدای عز و جل آمرزش خواهد انه ولی الاجابة لدعاء المسلمین

فصل در پیدا کردن معنی کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله که ایمان بدان درست آید

بدانکه تو آفریده و ترا آفریدگاریست که آفریدگار همه عالم است و هرچه در عالم است و یکی
است که او را شریک نیست و یگانه است که او را همتا نیست و همیشه بوده است و هستی او را
ابتدا نیست و همیشه باشد و وجود ویرا آخر نیست و وجود وی در ازل و ابد واجب است
که نیستی را بوی راه نیست و هستی وی بذات خود است که ویرا بهیچ سبب نیاز نیست و هیچ
چیز از وی بی نیاز نیست بلکه قیام وی بذات خود است و قیام همه چیز بویست و معنی
قیوم اینست تنزیه و وی در ذات خود جوهر نیست و عرض نیست و ویرا در هیچ
کالبد فرود آمدن نیست و بهیچ چیز ماننده نیست و هیچ چیز مانند وی نیست و ویرا صورت
نیست چونی و چگونی را بوی راه نیست و هرچه در خیال و خاطر آید از کمیت و کیفیت از
همه پاکست که این همه صفت آفریدهای ویست و وی بصفت هیچ آفریده نیست بلکه
هرچه وهم و خیال صورت کند وی آفریدگار آنست و خردی و بزرگی و مقدار را
بوی نیست که این همه صفات اجسام عالم است و وی جسم نیست و ویرا بهیچ جسم
پیوند نیست و بر جای و در جای نیست بلکه خود اصلا جایگیر و جای پذیر نیست و هرچه
در عالم است همه زیر عرش است و عرش زیر قدرت وی مسخر است و وی فوق
عرش است بقهر و تسخیر نچنانکه جسمی فوق جسمی باشد که وی جسم نیست و عرش حامل

و بردارندهٔ وی نیست بلکه عرش و حملهٔ عرش جمله بر داشتهٔ لطف و قدرت وی اند امروز هم بدان صفت است که در ازل بوده و پیش از آنکه عرش آفریده و تا ابد همچنان باشد که تغیر و گردش را بوی راه نیست که اگر گردش بصفت نقصان بود ناقص شد خدائی را نشاید و اگر بصفت کمال باشد از پیش ناقص بوده و حاجتمند این کمال بوده با شد و محتاج آفریده باشد نه آفریدگار و اگر بدین صفت باشد خدائی را نشاید و با آنکه از همه منزه است در اینجهان دانستنی است و در آنجهان دیدنی و چنانکه در اینجهان وی را بیچون و بیچگونه دانند در آنجهان نیز بیچون و بیچگونه بینند که آن دیدار از جنس دیدار این جهان نیست **قدرت** با آنکه قدرت وی مانند هیچ چیز نیست بر همه چیز قادر است و قدرت و توانائی وی بر کمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف را بدان راه نیست بلکه هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند و هفت آسمان و هفت زمین و عرش و کرسی و هرچه هست همه در قبضهٔ قدرت وی مقهور و مسخر است و بدست هیچکس جز وی هیچ چیز نیست و وی را در آفرینش یار و انباز نیست **علم** و وی داناست و علم وی بهمه چیز محیط است و از علی تا ثری هیچ چیز بے دانش وی نرود چه همه از وی رود و از قدرت وی پدید آید که عدد ریگ بیابان و برگ درختان و ستارهٔ آسمان و قطرهٔ باران و اندیشهٔ دلها و ذرهای هوا در علم وی همچنان مکشوف است که عدد آسمانها **ارادت** و هرچه در عالم هست همه بخواست و ارادت اوست و هیچ چیز از اندک و بسیار و خرد و بزرگ و خیر و شر و طاعت و معصیت و کفر و ایمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و رنج و

قوانا شدن و توانگر شدن ۱۲ م

محیط در گیرنده و احاطه کننده و دریای شور که تمام زمین را احاطه کرده است ۱۲ م

[illegible margin glosses]

راحت و بیماری و تندرستی نرود الا بتقدیر و مشیت وی و بقضا و حکم وی اگر
همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملایکه تا یکذره از عالم بجنبانند یا بجای
بدارند یا بیش کنند یا کم کنند بیخواست وی همه عاجز باشند و نتوانند بلکه جز آنکه
وی خواهد در وجود نیاید و هرچه وی خواهد بباشد و هیچ کس دفع آن نتواند کرد و هرچه
هست و هرچه بود و هرچه باشد همه بتدبیر و تقدیر ویست **سمع و بصر** و چنانکه داناست
بهرچه دانستنی است بینا و شنواست بهرچه دیدنی و شنیدنی است و دور و نزدیک
در شنوائی وی و تاریکی و روشنی در بینای وی برابر بود و آواز پای مورچه که در شب تاریک
برود از شنوای وی بیرون نبود و رنگ و صورت کرمی که در تحت الثری بود از دیدن
وی بیرون نبود و دیدن وی بچشم نبود و شنوائی وی بگوش نبود و چنانچه دانش
وی باندیشه نبود و آفریدن وی [illegible] **کلام** بدانکه [illegible] متکلم است و
فرمان وی بر همه خلق واجب است و خبر وی از هرچه خبر داده است [illegible]
و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعد و وعید همه سخن ویست و وی چنانکه زنده
و توانا و دانا و شنوا و بیناست گویاست و با موسی صلوات الرحمن علیه سخن گفت
بیواسطه و سخن وی بکام و زبان و لب و دهان نیست و چنانکه سخن را در دل آدمی حرف
و صوت نیست سخن خدایتعالی پاکیزه و منزه تر است ازین صفت قرآن و توریت و انجیل و
زبور و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن ویست و سخن صفت ویست و همه صفات وی
قدیم است و همیشه بوده است و چنانچه ذات ایزد تعالی و تقدس در دل ما معلوم است و

تقدیر اندازه کردن و [illegible] کردن و تامل کردن و همواره کردن چیزی ۱۲ م

بر زبان ما مذکورست و علم ما آفریده و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم
همچنان کلام او در دل ما محفوظ و بر زبان ما مقرو و در مصحف مکتوب محفوظ نامخلوق
و حفظ و کتابت مخلوق مقرو نامخلوق و قرات مخلوق **افعال** عالم و هرچه در عالمست
همه آفریدهٔ ویست و هرچه آفرید چنان آفرید که از ان بهتر و نیکوتر نباشد و اگر عقل
همه عقلا در هم زنند و اندیشه کنند تا این مملکت را صورتی نیکوتر بیندیشند یا بهتر ازین حق
تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند یا زیادت کنند نتوانند و آنچه بیندیشند که بهتر
ازین میباید خطا کنند و از سر حکمت و مصلحت وی غافل باشند بلکه مثل ایشان چون
نابینائی باشد که در سرا شود و هر قماشی بر جای خود نهاده وی نه بیند چون بر انجا افتد
میگوید این چرا بر راه نهاده اند و آن خود بر راه نباشد لیکن او خود نابیناست راه را
نمی بیند پس هرچه بیافرید بعدل و حکمت آفرید و چنانکه می بایست هرچه آفرید از
رنج و بیماری و درویشی و عجز و جهل همه بعدل است و ظلم از وی خود ممکن نیست که
ظلم آن بود که در مملکت دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری
ممکن نیست که با وی مالکی دیگر محال باشد و هرچه هست و بود و باشد و خواهد بود همه ملک
ویست و مالک ویست و بی انباز و بی همتا **صفت آخرة** پس بدانکه این سرا
مزرع آخرتست و آن سرا عالم ابدیست و سرای جزاست و این منزلگاهیست که ازینجا
زاد بر دارند و با آخرت برند و هر کسی را از بندگان مدتی تقدیر کرده است که درین منزل
باشد و آخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را بوی راه نبود چون اجل در آید

دست در کاری کردن ۱۲م
شه بالفتح بنده ممالیک اجمع ۱۲م

جان از تن وی جدا کند و در قیامت که روز حساب و مکافات باشد جان را با کالبد
دهد و همه را برانگیزاند و هر کسی کردارهای خویش بیند در نامه نوشته که هر چه کرده باشد
همه را یاد وی دهند و مقدار طاعت و معصیت وی را یاد گردانند بترازوی که شایسته آن
کار باشد و آن ترازو بترازوی این جهان نماند و سؤال گور حق است روح را با قالب
آرند و قالب را راست باز نشانند و از دین وی و پیغمبر وی سؤال کنند و کافران را
عذاب کنند و دری از دوزخ در گور ایشان گشایند و مومنان را چون عروسان خوش
بخوابانند و دری از بهشت در گور ایشان گشایند و بدانکه همه خلق را گذر فرماید بر صراط
و صراط باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر بود و هر که درین عالم بر صراط مستقیم راست استاده
باشد بآسانی بران صراط بگذرد و هر که راه راست نداشته باشد بر صراط راه نیابد و
بدوزخ افتد و بدانکه همه خلق را بر صراط بدارند و بپرسند از هر چه کرده باشند و حقیقت صدق
از صادقان طلب کنند و منافقان و مرائیان را تشویر دهند و فضیحت (رسوائی ۱۲) کنند و گروهی را
بیحساب بهشت برند و گروهی را حساب کنند بآسانی و گروهی را بدشواری و بآخر
همه کافران را بدوزخ فرستند که هرگز خلاص نیابند و مطیعان و مسلمانان را بهشت برند و عاصیان
را بدوزخ فرستند و از ایشان هر که را شفاعت انبیا و اولیا دریابد عفو کنند و هر که را شفاعت
نبود بدوزخ فرستند و بمقدار گناه عقوبت کنند و بآخر باز بهشت برند برحمت خویش
و شفاعت پیغمبران علیه السلام **نبوت** و چون سبحانه و تعالی این تقدیر کرده بود
که احوال و اعمال آدمی بعضی سبب شقاوت وی باشد و بعضی سبب سعادت و آدمی

از خود آن نتوانند شناخت بحکم فضل و رحمت خویش پیغمبران را علیهم الصلواة و
والسلام بفرستاد به بندگان خویش تا خبر دهند ایشان را از سعادت و شقاوت
و بشارت دهند مر مومنان را به بهشت و کافران را به دوزخ و نیز آن راه سعادت و شقاوت
ایشان را آشکارا کنند تا هیچکس را بر خدای تعالی حجت نماند و امر و نهی شریعت بر ایشان
پیدا کنند تا هر که فرمان بردار بود داند که علامت سعادت است و هر که بیفرمانی کند داند
که علامت شقاوت است تا هیچکس را بر خداوند تعالی حجت نماند پس بآخر همه رسولان رسول
ما را محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بخلق فرستاد و نبوت وی بدرجهٔ کمال رسانید که هیچ
زیادت و نقصان را بوی راه نبود و بدان سبب وی را خاتم انبیا کرد که پس از وی هیچ پیغمبر
نباشد و جملهٔ خلایق را از جن و انس بمتابعت وی فرمود و وی را سید همه انبیا کرد و
یاران و اصحاب او را بهترین اصحاب پیغمبران کرد صلی الله علیهم اجمعین **فصل**
اینقدر اعتقاد یکه گفته آمد ایمان بدین درست شود و هر که این جمله باور داشت و
بی شک و شبهت قبول کرد ایمان وی درست است اگرچه دلیل آن بتمامی نداند بر وی
واجب نیست آن همه حجت پس باید که بطلب زاد راه مشغول شود تا نجات دو جهان
حاصل شود و آن تقوی است و معنی وی پرهیزگاری است و فرمانبرداری حقتعالی و آنکه آدمی
بحکم هوا و شهوت خویش نباشد بحکم فرمان باشد که سعادت بنده در فرمانبرداری خداوند
بود و این تقوی دو قسم بود یکی آنکه هر چه بفرمود بجای آورد و دیگر آنکه هر چه از آن
نهی کرد از آن دور باشد و این هر دو قسم را بر آن اندازه که در کتاب هدایه بتازی گفته ایم

بیان کنیم انشاء الله تعالی عز و جل **قسم اول** در طاعت داشتن فرمان بدانکه
فرمان حقتعالی بر دو وجه است یکی فریضه و دیگر نافله که آنرا سنت گویند فریضه اصل است و
سرمایه رستگاری بوی حاصل شود و سنت چون سود است و درجات بلند بوی توان
یافت رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم که خدای تعالی میگوید که هیچ تقرب نکند بندگان
من بمن مانند گزاردن فریضها و بنده من از تقرب کردن بمن بنوافل نیاساید تا آنگاه
که او را دوست گیرم و همگی وی من باشم چشم وی باشم تا بمن بیند و گوش وی باشم
تا بمن شنود و دوست وی باشم که بمن گیرد و زبان وی باشم که بمن گوید و بدانکه نتوانی
رسیدن بگزاردن فرمانها و رفتن راه تقوی الا بدانکه پیوسته بمراقبه و نگاهبانی دل و اندامها
مشغول باشی و یک نفس و یک لحظه از خویشتن غافل نباشی و بدانی که در هر لحظه حق سبحانه
و تعالی مطلع است بر ظاهر و باطن تو و آگاه است از اندیشه و خاطر تو و داناست بهر چه میرود
بر زبان و چشم و دل و جمله اندامهای تو که در جمله عالم یکذره بجنبد و آرام نگیرد الا که حقتعالی
آنرا می بیند و میداند چون این بدانستی پیوسته با ادب باش در حضرت خداوند خویش
و جهد کن تا نه بیند ترا الا مشغول بدانچه فرموده است و دور از آنچه نهی کرده است نتوانی
بدین صفت بودن الا بدانکه اوقات خویش از آنوقت که بیدار شوی تا آنگاه که باز بخواب
شوی جمله نگاهداری و هر ساعتی را وردی جداگانه داری در آن ساعت بدان مشغول
باشی تا هیچ غافل و بیکار نباشی **فصل** چون از خواب بیدار شوی جهد آن کن که بیداری
پیش از صبح بود که هر که را صبح خفته یابد برکت آن روز بتمامی در نیابد که برکات درگاه

خواستن است و باید که اول چیزی که بر دل و زبان تو رود ذکر خداوند تعالی بود و بگوی
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَیْهِ النُّشُوْرُ وَاَصْبَحْنَا وَاَصْبَحَ
الْمُلْكُ لِلّٰهِ وَالْعَظَمَةُ وَالسُّلْطَانُ لِلّٰهِ وَالْعِزَّةُ وَالْقُدْرَةُ لِلّٰهِ اَصْبَحْنَا
عَلٰى فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ وَعَلٰى كَلِمَةِ الْاِخْلَاصِ وَعَلٰى دِیْنِ نَبِیِّنَا
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَعَلٰى مِلَّةِ اَبِیْنَا اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا
مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُكَ اَنْ تَبْعَثَنَا
فِیْ هٰذَا الْیَوْمِ اِلٰى كُلِّ خَیْرٍ وَنَعُوْذُ بِكَ اَنْ نَجْتَرِحَ فِیْهِ سُوْءًا اَوْ نَجُرَّهُ اِلٰى مُسْلِمٍ
نَسْاَلُكَ خَیْرَ هٰذَا الْیَوْمِ وَخَیْرَ مَا فِیْهِ وَنَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهٖ وَشَرِّ مَا فِیْهِ
و معنی این دعا را معلوم کن بپارسی آنگاه بتازی میخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی
شنیدن چون در پوشی جامه را نیت کن که فرمان خدای تعالی را بجای می آوری در
پوشیدن عورت و حذر کن از آنکه جامه برای ریا و خلق در پوشی که هر کاری که جز برای
خدای تعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی نیمه چپ از
تن خویش فرا پیش دار تا نخست پای چپ در طهارت جای نهی و چون بیرون آئی
پای راست فرا پیش دار و چیزی که نام خدای تعالی بر آن نوشته باشد از انگشتری و کاغذ
و درم در طهارت جای مبر و سر برهنه به طهارت جای مشو چون در طهارتجای خواهی
شدن بگوی بسم الله اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان
الرجیم و چنان کن که بسم الله و اعوذ بالله پیش از آن گوئی که در طهارت جای شوی باقی اگر

در طهارت جای بود روا بود و وقت بیرون آمدن بگوی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی
اَذْهَبَ عَنِّی مَا یُؤْذِینِی وَاَبْقٰی عَلَیَّ مَا یَنْفَعُنِی و پیش از قضائی حاجت باید که سه
کلوخ پاک نهاده داری و بران جایگاه که قضائی حاجت کرده باشی بآب استنجا مکن
و پس از بول سه گام برگیر و سه بار تنحنح کن و سه بار قضیب بیفشان و سه بار دست
بزیر قضیب بیرون آور و در استبرا بیش ازین مبالغه مکن که آن بوسوسه کشد و اگر در صحرا
طهارت کنی دور شو از دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش از
نشستن برهنه مکن و روی فرا آفتاب و ماه مکن و روی و پشت فرا قبله مکن لیکن قبله
باید که بر یکدست بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار بول مکن و حذر کن
از جای که مردمان آنجا بحدیث بنشینند و از زمینی که سخت بود و از جائیکه در مقابله باد
باشد و از سوراخی که در زمین باشد و در نشستن اعتماد بر پای چپ کن و بیضرورتی بر
پای بول مکن و چون کلوخ بکار داری کم از سه کلوخ بکار مدار و هر سه باید که پاک
بود و درشت چنانکه پلیدی برباید و فراتر نبرد از انجا که باشد اگر بسه پاک نشود پنج یا
هفت که پاک کردن واجبست و عدد طاق سنت است و چون کلوخ بکار داشتی و
نجاست فراتر نبردی و هیچ اثر نگذاشتی اگر آب بکار نداری روا بود ولیکن اولی آن
بود که میان کلوخ و آب جمع کنی و استنجا جز بدست چپ مکن و بگوی اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی
مِنَ النِّفَاقِ وَحَصِّنْ فَرْجِی مِنَ الْفَوَاحِشِ و چون از استنجا بآب فارغ شدی
دست بر زمین یا بدیوار در مال تا گاه بشوی که هیچ بوی نماند چون از نشستن فارغ شدی

بگوی غُفْرَانَكَ یعنی آمرزش میخواهم و خویشتن را بخرقه خشک کن تا تمام آداب بجای آورده باشی **آداب وضو** چون از استنجا فارغ شدی آداب مسواک از دست مده که آن سبب پاکی دهان و خوشنود بودن خدایتعالی است و یک نماز با مسواک فاضلتر است از هفتاد نماز بی مسواک و چون وضو را ابتدا خواهی کرد بر بالا نشین و روی بقبله آر و بگوی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُبِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ وَاَعُوْذُبِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُوْنَ پس هر دو دست سه بار بشوی و بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ الْيُمْنَ وَالْبَرَكَةَ وَاَعُوْذُبِكَ مِنَ الشُّوْمِ وَالْهَلَكَةِ پس بدل بگوی نیت کردم که طهارت کنم برای نماز با نیت کردم که حدث برگیرم و چنان باید که این نیت از دل غائب نشود تا بوقت روی شستن و یک کف آب برگیر و سه بار در دهان کن و بحلق برگیر که روزه دار باشی و بگوی اَللّٰهُمَّ اَعِنِّيْ عَلٰى تِلَاوَةِ كِتَابِكَ وَكَثْرَةِ ذِكْرِكَ و یک کف آب دیگر برگیر و سه بار بنفس بینی برکش و درون بینی پاک بکن بانگشت دست چپ و بگوی اَللّٰهُمَّ اَرِحْنِيْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَاَنْتَ عَنِّيْ رَاضٍ وَاَعُوْذُبِكَ مِنْ رَوَائِحِ النَّارِ وَمِنْ سُوْءِ الدَّارِ آنگاه بهر دو دست آب برگیر و جمله روی بشوی و از سر گوش تا گوشه پیشانی خطی راست بکش و هر قدر موئیکه سوی روی آمده باشد از آن خط آب را باصل آن موی برسان و همچنین آب باصل چهار موی برسان ابرو و موی لب و مژگان و موی که میان روی و گوش باشد و چون محاسن بزرگ نشده باشد چنانکه

پوست بتوان دید آب به پوست باید رساند و اگر پوست تمام پوشیده باشد آب
بروی فرو گذاری کفایت بود و بوقت روی شستن بگوی اللّٰهمّ بیّض وجهی
بنورك يوم تبيضّ وجوه اولیائك ولا تسوّد وجهی بظلماتك
يوم تسودّ وجوه اعدائك و خلال کن موی روی را بانگشتان انگاه
دست راست بشوی تا آرنج و بگوی اللّٰهمّ اعطنی کتابی بیمینی وحاسبنی
حسابا یسیرا بعد از ان دست چپ بشوی و بگوی اللّٰهمّ انی اعوذ بك
ان تعطینی کتابی بشمالی او من وراء ظهری یوم القیمة
پس هر دو دست تر بکن و سر انگشتان بهم باز نه و پیش سر و روی کش تا پس قفا
انگاه بجای خویش آور تا جمله سر و هر دو روی موی سر مسح کشیده شود همچنین ۳
بار بکن و همچنین هر اندام که بشوی ۳ بار بشوی و بوقت مسح بگوی اللّٰهمّ برحمتك
وانزل علیّ من برکاتك واظلّنی تحت عرشك یوم
لا ظلّ الّا ظلّ عرشك انگاه گوش را مسح کن و دو انگشت شهادت در درون
دو گوش کن و پس گوش شکم گوش را مسح تر کن و کف دست بر جمله گوش نه تا جمله
مسح کشیده آید و بگوی اللّٰهمّ اجعلنی من الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه اللّٰهمّ اسمعنی منادی الجنّة مع الابرار انگاه
گردن را مسح بکش و بگوی اللّٰهمّ اعتق رقبتی من النار واعوذ بك من
السلاسل والاغلال پس پای راست بشوی تا میان ساق تا بهر جائی که آب

کش

بر سد پیرایه در بهشت تا بانجا برسد و میان انگشتان خلال کن بانگشت کهین دست چپ که خنصر گویند و ابتدا به انگشت کهین پای راست کن و ختم بکهین پای چپ کن و بگوی اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَیَّ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ الْاَقْدَامُ فِی النَّارِ و بوقت پای چپ شستن بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِكَ مِنْ اَنْ تَزِلَّ قَدَمِیْ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ اَقْدَامُ الْمُنَافِقِیْنَ چون فارغ شوی روی بقبله کن و بگوی اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَمِلْتُ سُوْءً وَظَلَمْتُ نَفْسِیْ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوْبُ اِلَیْكَ فَاغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِیْنَ هر که این دعاها در میان طهارت بگوید همه خطاها و گناهها از اندامهای وی بیرون شود و مهر بر وضوی وی نهند و پیوسته در زیر عرش طواف میکند و مزد آن تا قیامت وی را می نویسند **فصل** از هفت چیز خویشتن را نگاه دارد در طهارت از دست افشاندن و از آب اسراف کردن و در روشستن طبانچه سخت بر روی مزن و در میان وضو سخن مگوی و هیچ جای سه بار بیش مشو که مقتضی بار چهارم شیطانست و موسوسا زاد در طهارت شیطانیست که بر ایشان خندد وی را ولهان گویند و با بیکه آفتاب کرده باشد طهارت مکن و از کوزه سفالین طهارت کن نه از روئین که این بتواضع نزدیکتر بود و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی

یعنی شخصی پای چپ بفرو شستن
یعنی سه بار زیادت شود

خالی مباش که در خبر است که هر طهارت که با ذکر بود گناه را از همه اندامها ببرد و
چون بی ذکر بود بیش از آن نبرد که آب بوی رسد **آداب غسل** چون جنابتی
رسد از احتلام یا از صحبت اول دست بشوی و هر جا که آلوده باشد از تن بآب
پاک کن آنگاه وضو بکن چنانکه گفته آمد و پای شستن تاخیر کن تا از غسل فارغ شوی
تا آب ضایع نشود چون وضو کردی سه بار آب بر جانب راست بریز و سه بار بر
جانب چپ و سه بار بر میان سر و نیت رفع جنابت یاد دار با اول غسل و جمله اندامها
بدست بمال و جایی که از تن تو پوشیده است در شکنها گوشت یا پوست چون
بغل و ناف و سوراخ گوش آب بوی برسان و آب باصل همه مویها برسان و دست
از عورت نگاه دار تا وضو شکسته نشود اما در غسل واجب دو چیز بیش نیست نیت
کردن و جمله پوست اندام شستن و در وضو واجب شش چیز است روی شستن
و هر دو دست تا آرنج و مسح سر آنقدر که بود و هر دو پای شستن و نیت و ترتیب
نگاه داشتن و دیگر همه سنت است لیکن فضل وی بزرگ است و ثواب وی
بسیار است و دست بداشتن از سنتها زیان کاریست بلکه اصل فریضه بدان تمام
شود که نقصان فرایض را در نتوان یافت الا بسنتها **آداب تیمم**
اگر عاجز آیی از استعمال آب و بکار داشتن آب در سفر پس از آنکه آب طلب
کنی نیابی و اگر یابی از تشنگی ترسی تو یا همراهان تو یا میان تو و آب مانعی بود چون
سبعی یا دشمنی یا آب ملک دیگری باشد و دستوری نمیدهد و نمیفروشد الا

بهای گرانتر از انکه بهای ولیست درانموضع یا جراحتی است بر تن تو که بکار داشتن آب
بیم هلاک تست یا هلاک اندامی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه در آید آنگاه خاک
پاک و خالص و نرم طلب کن و هر دو کف خویش بروی زن انگشتان چست بهم باز
نهاده نیت استباحت نماز کن و روی خویش را بدان دو کف گرد آلود یکبار مسح
چنانکه خاک بهمه روی برسد و شاید اگر باصل موی نرسد و انگشتری بیرون کن
و انگشتها کشاده بدار و یکبار دیگر بر خاک زن و هر دو دست تا آرنج بدان مسح
کش چنانکه گرد اندک بهمه برسد پس هر دو دست بیکدیگر در مال و میان انگشتان
خلال کن و بهم در مال و بدین تیمم یک فریضه بیش مکن و چندانکه خواهی سنت بکن چون
دیگر خواهی گذاردن تیمم باز کن والله اعلم **آداب رفتن بمسجد** چون بامداد
طهارت کردی دو رکعت سنت نماز بامداد در خانه بکن اگر صبح برآمده باشد که رسول
صلی الله علیه و سلم چنین کردی آنگاه بمسجد رو و از نماز جماعت دست باز مدار خاصه
بامداد که نماز جماعت بیست و هفت درجه فضل دارد بر نماز تنها و هر که دین در دل وی
قدر دارد ترک چنین سود و چندین درجات نتوان گفت در راه مسجد آهسته رو و بگوی

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْكَ وَبِحَقِّ مَمْشَایَ هٰذَا اِلَیْكَ
لَمْ اَخْرُجْ اَشَرًا وَّلَا بَطَرًا وَّلَا رِیَاءً وَّلَا سُمْعَةً خَرَجْتُ اتِّقَاءَ سَخَطِكَ
وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَاَسْاَلُكَ اَنْ تُنْقِذَنِیْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تَغْفِرَ لِیْ
ذُنُوْبِیْ فَاِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ **آداب در شدن بمسجد و بیرون آمدن**

چون بدر مسجد رسیدی پای راست فراپیش دار و بگوی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَافْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ فَضْلِكَ
وَاَبْوَابَ رَحْمَتِكَ واگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخرد یا میفروشد بگو سود
مکناد بدین تجارت واگر کسی چیزی میجوید و منادی همی کند بگو باز میابیا که رسول
صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرموده وگفته است که مسجد نه برای این است وچون
در مسجد شدی منشین تا دو رکعت تحیت مسجد نکنی واگر سنت نکرده باشی بکن کرآن بجای
تحیت نیز باشد وچون سلام دادی نیت اعتکاف کن و بدعا و بذکر مشغول باش
وهیچ غافل بیکار مباش وچون بانگ نماز شنوی درینحالت و در هر حالت که باشی جز
در نماز بجواب موذن مشغول باش وهمان همیگوی وچون بحی علی الصلوة رسد بگوی
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وچون حی علی الفلاح گوید بگوی مَا شَاءَ اللّٰهُ
كَانَ وَمَا لَمْ يَشَاْ لَمْ يَكُنْ وچون الصلوة خیر من النوم گوید بگو صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ
وچون قد قامت الصلوة بگوید بگو اقامها الله وادامها مادامت السموات والارض
چون فارغ شدی بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ عِنْدَ حُضُوْرِ صَلَوَاتِكَ وَاَصْوَاتِ
دُعَائِكَ وَاِدْبَارِ لَيْلِكَ وَاِقْبَالِ نَهَارِكَ اَنْ تُؤْتِيَ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
اٰلِهِ الْوَسِيْلَةَ وَالْفَضِيْلَةَ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَ الَّذِيْ وَعَدْتَهُ
واگر بانگ نماز شنوی و تو در نماز باشی چون سلام دهی جواب را تدارک کنی وجمله
باز گوی وچون امام در نماز ایستاد جز بفریضه بهیچ چیز مشغول مشو وچون سلام

فریضه وادی بکوی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ
اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَاِلَيْكَ يَعُوْدُ السَّلَامُ حَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ
وَاَدْخِلْنَا دَارَ السَّلَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ سُبْحَانَ رَبِّيَ
الْعَلِيِّ الْاَعْلَى الْوَهَّابِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَهْلُ النِّعْمَةِ وَالْفَضْلِ
وَالثَّنَاءِ الْحَسَنِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا نَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُوْنَ پس این دعا بکو که سید عالم محمد صلی الله علیه وسلم کلمات آنرا جامع و کامل
خوانده است وعایشه را رضی الله عنها بیاموخته است اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ
عَاجِلِهِ وَاٰجِلِهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ عَاجِلِهِ وَاٰجِلِهِ مَا
عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ اَسْئَلُكَ الْجَنَّةَ وَمَا يُقَرِّبُ اِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ اَوْ عَمَلٍ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ
النَّارِ وَمَا يُقَرِّبُ اِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ اَوْ عَمَلٍ اَسْئَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَاَلَكَ
عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَاَسْتَعِيْذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ
منه عبدك ونبيك صلى الله عليه واله اللهم وما قضيت لى من امر
فاجعل عاقبته رشدا برحمتك يا ارحم الراحمين آنگاه آن دعا بکو که
رسول صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه را رضی الله عنها وصیت کرده است یا حی
يا قيوم برحمتك استغيث اصلح لى شانى كله ولا تكلنى الى نفسى طرفة عين
پس دعای عیسی صلوات الله علیه را بکو اللهم انى اصبحت لا استطيع

دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری واصبحت مرتهنا
بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی صدیقی
ولا تجعل مصیبتی فی دینی ولا تجعل الدنیا اکبر همی ولا
تسلط علی من لا یرحمنی پس دعاها که یاد گرفته باشی میگوی و باید که
کار تو تا آفتاب برآمدن از چهار ورد بیرون نباشد یکی دعا و دیگر تسبیح و دیگر
قرآن خواندن و چهارم تفکر که در گناهان بسیار اندیشه کنی و در تقصیر خویش
در فرمانهای حق تعالی که بدان مستحق عقاب شده باشی اگر بتدارک آن و عذر
خواستن بموجب شرع مشغول نشوی پس در طریقه تدارک اندیشه کنی و چیزیکه
آن روز از طاعت از تو ممکن است که در وجود آید اندیشه آن بکنی و از هر چه بدان
مستحق عقاب خواهی شدن از ان حذر کنی و عزم درست بکنی که امروز جز بطاعت
حقتعالی مشغول نشوم و گرد هیچ معصیت نگردم و مهترین اندیشها آن بود که در
نزدیکی اجل تفکر کنی که ممکن است که نزدیک رسیده باشد و اگر فرا رسد و ترا
ناساخته یابد هیچ مهلت ندهد و حسرت سود ندارد و چنان باید که بر بامداد
ده کلمه عادت کنی اول لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ
یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ
دوم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ سیوم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا الْعَزِیْزُ الْغَفَّارُ

چهارم سُبحانَ اللهِ والحمدُ لِلّهِ ولا اِلٰهَ اِلّا اللهُ واللهُ اکبرُ
ولا حولَ ولا قوّةَ اِلّا بِاللهِ العلیِّ العظیمِ پنجم سُبّوحٌ قُدّوسٌ ربُّنا
وربُّ الملٰئکةِ والرّوحِ ششم سُبحانَ اللهِ وبِحمدِهٖ سُبحانَ اللهِ
العظیمِ وبِحمدِهٖ هفتم اَستغفرُ اللهَ الّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الحیُّ القیّومُ
واَسئلُهُ التّوبةَ هشتم اللّٰهمّ لا مانعَ لِما اَعطیتَ ولا مُعطیَ لِما منعتَ
ولا رادَّ لِما قضیتَ ولا ینفعُ ذا الجدِّ منکَ الجدُّ نهم اللّٰهمّ
صلِّ علیٰ محمّدٍ وعلیٰ آلِ محمّدٍ وسلِّم دهم بِسمِ اللهِ الّذی لا یضرُّ معَ
اسمِهٖ شیءٌ فی الارضِ ولا فی السّماءِ وهُوَ السّمیعُ العلیمُ

واین کلمات هر یک صد بار بگوید یا هفتاد بار یا ده بار واین کمترین باشد تا جمله صد بار شود واین وردها را ملازم باشد که هر روزی بامداد بگوی و سخن نگوی تا آفتاب بر نیاید که در خبر است که هر که بامداد بذکر مشغول باشد و سخن نگوید تا آفتاب بر آمدن فاضلتر از آن است که هشت بنده را از فرزندان اسمعیل پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام آزاد کرده باشد آداب وقت بر آمدن آفتاب تا وقت زوال چون آفتاب بر آمد و مقدار یک نیزه بالا گرفت دو رکعت نماز بکن که تا این وقت نماز مکروه باشد از وقت آفتاب بر آمدن و چون مقدار چهار یکی از روز برفت نماز چاشت بکن دو رکعت یا چهار رکعت یا هشت و در هر دو رکعت سلام می دهد تا نماز پیشین هیچ نماز دیگر راتبه نیامده است و اوقات دیگر از بامداد

تا وقت نزدال جز بخیرات که دستگیر تو باشد با آخرت صرف مکن که آن خیرات بر چهار
درجه است درجهٔ اول که فاضلترین است آنست که طلب علم کنی نه هر علمی که مردمان
آنرا علمی گویند لیکن علم دستگیر و سودمند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفته است
نعوذ بالله من علم لا ینفع و علم نافع آن بود که بیم خداوند تعالی در دل
زیادت کند و چشم دل ترا گشاده کند تا عیب خویش و صفات خویش به بینی و
تقصیر خود در طاعت بدانی دیگر علم نافع آن بود که دنیا را بر دل تو سرد کند و رغبت
تو در آخرت صادق کند و دیدهٔ دل ترا بینا کند تا بظاهر علم و عمل غره نشوی بلکه
اخلاص و نیت درست طلب کنی و بدین علم که درین کتاب و در کتاب کیمیای
سعادت است مشغول شوی و بدان کار کنی و خلق را بدان راه نمائی که عیسی صلوات
الله علیه چنین میگوید که هر که این را بداند و برود و خلق را بدین دعوت کند ویرا در ملکوت
آسمان عظیم خوانند و اگر ازین بپردازی و از اوقات تو چیزی زیادت آید آنگاه
اگر علم فقه برخوانی تا مردمان را در وقایع ایشان فتوی کنی آن نیز از فرض کفایت
بود و فضل این بزرگ است لیکن بدو شرط یکی آنکه از فرض عین پرداخته باشی
و علم این کتاب حاصل کرده باشی و بکار داشته و دیگر آنکه نیت از تو طلب علم جاه
و قبول خلق و کسب مال نباشد بلکه قصد تو آن باشد که نزد خدا تعالی ترا درجه و
منزلتی باشد و منزلت علما حاصل آید و در آخرت ثواب آن بری و بیشتر
خلق را آن بود که شیطان تلبیس در علم کند و گوید که قصد و اندیشه تو آنست

که برای خدا بتعالی میخوانی و ایزد تعالی از سر دل ایشان میداند که از برای قبول خلق
و حشمت است درجه دوم انکه قوت علم نداری لیکن بذکر عبادت مشغول باشی چون
نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایان است و ثواب این نیز
بزرگ است درجه سیوم انکه بکاری مشغول شوی که راحت مسلمانان دران باشد
و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و درویشان و اهل علم بتن و مال یا
عیادت بیماران و تشییع جنازها که این هم عبادتست و هم راحت خلق و ثواب این از
عباداتی که کسی را راحتی نباشد زیادتست درجه چهارم انکه اگر ازین هر سه هیچ چیز از تو
نیاید الا انکه بکسب تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل کنی این نیز
چون شرط شرع در آن نگاه داری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود که رنج
خویش از مسلمانان باز داری و عیال تو نیازمند روی خلق نباشند این نیز از جمله
عبادتست و ثواب این نیز بزرگ است اما هر چه ازین چهار بگذشت چون لهو و
غفلت و کارهای بیفائده همه ضایع کردن عمر است و سبب حسرتست و اگر العیاذ بالله
بمعصیتی مشغول باشی یا بکاری که اندران رنج مسلمانی بود این خود سبب هلاک باشد
و بدانکه بنده از سه حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود است یا بر زیان
یا بسربر هر که بطاعت مشغول است و از معصیت دور است بر سود است و هر که اندرین
هردو مقصر است بر زیان است و اگر چنانست که بر طلب سود مشغول نیستی جهد آن کن که
سربسر بجهی و حذر کن از انکه سرمایهٔ خویش بزیان آوری و همچنین بنده در حق خلق بر سه

حالتست یا بسبب راحت ایشان است و بدان مانند فرشتگان است و یا بسبب رنج
ایشانست تا بدان مانند مار و کژدم است و ددگان و یا کسی را از وی راحت نیست لیکن
رنج نیز نیست و وی همچو مردگان است و اگر نتوانی که مانند فرشتگان باشی باری جهد کن تا مانند
ددگان نباشی لیکن مانند باشی بمردگان و رنج خویش از خلق دور داری و جهد آن کن
تا وقت ضایع نکنی و در هیچ وقت بکاری مشغول نباشی که ازان منفعت دینی نباشد یا منفعت
دنیائی که آن یاور تو باشد در دین اگر چنان باشد که با مخالطت مردمان خویشتن را
از معصیت نگاه نمیتوانی داشت اولی تر آن بود که طریق عزلت گیری و در زاویه روی
پس اگر در زاویه دل تو از وسوسه پراگنده خالی نباشد و بذکر حق تعالی بر دوام مشغول
نتوانی بود و باوراد عبادات و خواندن قرآن وسوسه از خود دور نتوانی کرد آن بهتر باشد
که بیشتر اوقات خفته باشی که خواب سبب سلامتست اگرچه سبب غنیمت نیست و چون سود
نمیتوانی کردن کمتر ازان نبود که از زیان حذر کنی و بخسپی تا با مرده برابر باشی و خسیس ترین
زنده باشد که نیکوترین احوال وی آن بود که با مرده برابر بود **آداب ساز کردن**
نمازها دیگر باید که پیش از زوال استعداد نماز پیشین را بسازی و از پیش قیلوله کنی که نماز
شب بقیلوله میسر شود چنانکه روزه روز بسحور میسر شود و قیلوله بروز بی بیداری شب همچون
سحور باشد بی روزه جهد کن تا بیدار شوی و طهارت پیش از زوال کنی و وقت زوال
را بمسجد حاضر شوی و تحیت مسجد بکنی و موذن را منتظر باشی و جواب موذن را بدهی آنگاه
پیش از فریضه چهار رکعت نماز کنی که رسول صلی الله علیه وسلم این چهار رکعت نماز دراز به

بلند شود و گفتی این وقت درهای آسمان گشاده باشد خواهم که عمل من بآسمان برند
و در خبر است که هر که این چهار رکعت بکند و رکوع و سجود نیکو تمام بجای آرد هفتاد هزار فرشته
با وی این نماز بکنند و وی را استغفار میکنند تا شب آنگاه فریضه بکنی با امام و دو رکعت نماز
سنت پس از آن بکن و تا نماز دیگر مشغول مشو مگر بعلم آموختن یا یاری دادن مسلمانی را یا
خواندن قرآن یا حاجت دنیائی خویش که بدان کفایت خویش و عیال خویش راست کنی
پس چهار رکعت سنت بکن پیش از نماز دیگر که رسول الله علیه وآله وسلم گفته است خدا تعالی
رحمت کناد بر آنکس که این چهار رکعت بکند جهد کن تا دعای رسول صلی الله علیه وسلم برحمت
ترا دریابد و پس از نماز دیگر بهیچ شغل بیهوده مشغول مشو مگر بهمین که گفته آمد و اگر
سعادت آخرت طلب میکنی هیچ وقت نباید که غافل باشی و بیکار بلکه هر وقتی را وردی داری
چنانکه اوقات تو گذاشته بود تا هرچه اتفاق افتد بی ترتیب میکنی لیکن هر وقتی را
شغلی باید معین که بدل نرا وفتد چه برکات اوقات بدین پدید آید و هر که چنین نکند
عمر خویش ضایع کرده باشد و سرمایه تو عمر است و بازرگانی آخرت بوی توان کرد و
بسعادت ابدی بوی توان رسید هر نفسی را از انفاس تو گوهریست که آنرا قیمت نیست و
اگر ضایع شود آنرا بدل نیست و هرگز باز نیاید چون احمقان مباش که هر روز بر ایشان
میگذرد و مال ایشان می افزاید شادی میشوند و نمیدانند که مال می افزاید و عمر میکاهد
پس زیادت مال را با نقصان عمر چه قیمت باشد و عاقل شاد نباشد الا بزیادت علم و
عمل که این دو رفیق وی باشند در گور و شحنه وی باشند در آخرت بدان وقت که مال

واهل فرزندان و دوستان همه از وی باز گردند پس چون آفتاب فرو شود جهد
کن تا باز بمسجد آمده باشی از پیش و به تسبیح و استغفار مشغول شو که فضل این وقت
همچون فضل بامداد است پیش از آفتاب خدا تعالی میگوید وسبح بحمد ربك قبل
طلوع الشمس و قبل غروبها و نزدیک آفتاب فرو شدن والشمس وضحیها
واللیل اذا یغشی و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
بخوان چنانکه در وقت آفتاب فرو شدن در ذکر و استغفار باشی و چون بانگ نماز
شنوی جواب موذن باز ده آنگاه بگوی اللهم انی اسالك عند اقبال
لیلك وادبار نهارك واصوات دعائك ان توتی محمدا صلی الله علیه
واله الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا
الذی وعدته انك لا تخلف المیعاد پس چون اقامت گویند جواب اقامت باز
ده و فریضه با امام بکن و پیش از آنکه سخن گویی دو رکعت سنت بکن و اگر چهار رکعت
دیگر بکنی تا سنت شش رکعت شود اولی تر بود و اگر توانی معتکف باشی در مسجد تا نماز
خفتن بکنی و میان این دو نماز زنده داری فضل این بزرگ باشد و درین اخبار
بسیار آمده است و این را ناشئة اللیل گویند و صلوة الاوابین و در خبر است که نماز
درین وقت لغو اول روز را کفارت بود و آخر روز را پاک کند پس چون بانگ نماز
خفتن بگویند اگر چهار رکعت بکنی پیش از فریضه نیکو بود که میان هر بانگ نمازی
و اقامتی نمازی سنت است و گروهی دیگر پیش از نماز شام نیز دو رکعت بشتاب

کرده اند که در جزیست که دعای میان بانگ نماز و قامت رد نکنند آنگاه فریضه بکن
و دو رکعت سنت بکن پس از ان دو رکعت دیگر بکن و دروی الم تنزیل و تبارك
برخوان یا یس و حم الدخان که این روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و
آله و سلم پس چهار رکعت دیگر بکن تا از جمله نماز شب زیاده از ان نه محسوب باشد و
فضل بزرگ است آنرا پس سه رکعت وتر بکن بیک سلام باید و سلام و رسول صلی الله
علیه و آله و سلم درین سه رکعت سبح اسم ربك الاعلی و قل یا ایها الکافرون
و اخلاص خوانده است و اگر عزم آن داری که نماز شب کنی وتر تاخیر کن تا باخر نماز
شب بکنی و چون نماز خفتن بکردی بحدیث و افسانه مشغول مشو که خاتمت اعمال
باید که بهتر بود و باید که بمذاکرهٔ علم یا بمطالعهٔ کتابی یا بچیزی که بخیر تعلق دارد مشغول
باشی تا خاتمت بخیر باشد چون بخواهی خفت در جامهٔ خواب روی بقبله کن و بر
دست راست خسپ که چون بر دست راست خفتی روی و جمله تن فرا قبله بود چنانکه
در لحد خوابانند و یاد کن درین وقت مرگ را که خواب مانند مرگ است و بیداری از وی
مانند حشر و شاید که ازین خواب بر نخیزی باید که مرگ را ساخته باشی و بر طهارت خفتی
و وصیت زیر بالین نوشته داری و بر توبه خفتی و عزم کنی که چون بیدار شوی مباشر
هیچ معصیت نشوی و هر خیری که بمسلمانان توانی رسانیدن برسانی و بدانکه ناگاه چنین
که خفته باشی ترا در لحد خوابانند تنها و بیکس و هیچکس با تو نه مگر عمل تو و جاهای نرم
فرو میفکن چنانچه بحیله خواب فرا خویشتن کشی که خواب زندگی ترا باطل و بیفائده کند

مگر که بیداری بر تو وبال بود وخواب سبب سلامت تو بود و بدانکه روز و شب بیست
و چهار ساعت بود باید که خواب تو بروز و شب بیشتر از هشت ساعت نبود چه اگر
شصت سال عمر تو بود کفایت بود که بیست سال ضایع کنی بخواب و آن سه یکی
از عمر بود و چهار یکی خود از اوّل عمر بکودکی ضایع شده باشد و باید که بوقت
خواب آب طهارت و مسواک نهاده باشی و عزم آن کنی که بشب برخیزی یا بیش از
صبح برخیزی که هر رکعت نماز در میان شب گنجی بود از گنجهای جز از این گنجها چندان
که توانی بنه روز درماندگی و مفلسی بکار آید که گنجهای دنیا آن روز هیچ سود نکند و چون
پهلو بر زمین نهادی بگوی ربی باسمك وضعت جنبی و باسمك ارفعه
هذه نفسی فاغفر لی ذنبی اللهم قنی عذابك یوم تجمع
عبادك اللهم باسمك احیا واموت واعوذ بك من شر
كل ذی شر ومن شر كل دابة انت اخذ بناصیتها انت
الاول فلیس قبلك شی وانت الاخر فلیس بعدك شی اللهم
انت خلقت نفسی وانت تتوفیها لك مماتها ومحیاها ان امتها
فاغفر لها وارحمها وان احییتها فاحفظها اللهم انی اسالك العافیة اللهم
ایقظنی فی احب الاوقات الیك واستعملنی باحب الاعمال الیك التی تقربنی
الیك زلفی ویبعدنی عن سخطك بعدا اسالك فتعطینی و
استغفرك فتغفر لی وادعوك فتستجیب لی آنگاه آیة الکرسی و آمن الرسول و

معوذتین و سورهٔ تبارک برخوان و چنان باید که خواب فرو گیرد ت و تو در میان
ذکر خداوند تعالی باشی و بر طهارت باشی که هر که چنین کند روح او را بعرش برند و
از جملهٔ نماز کنندگان نویسند تا آنگاه که بیدار شود چون از خواب بیدار شوی هم
بر آن ترتیب شوی که گفته آمده ملازمت کن هم بدین در باقی عمر و اگر دشوار آیدت
صبر کن چون بیمار که بر تلخی دارو صبر کند بامید تندرستی و اندیشه کن که عمر تو هر چند
بسیار بود صد سال بیش نبود و این چه قدر دارد با مدت مقام در آخرت که هیچ
نهایت ندارد و بر تو دشوار نیست که ده سال رنج کشی در بازرگانی و طالب علمی و سفر
تا باشد که باقی عمر بیاسائی بیست سال یا سی سال پس چند سالی که مدت عمر تست چرا
صبر نتوانی کردن بر مشقت تا جاودان بیاسائی و امید عمر دراز فرا پیش مگیر که آنگاه
صبر بر تو دشوار شود لیکن با خویشتن بگوی که امروز صبر کن باشد که امشب بمیری و امشب
صبر کن که شاید فردا بمیری که هیچ ساعت نیست که نه ممکن است که آخر عمر تو باشد که اجل را
هیچ وقت معین نیست ناچار ناگاه در خواهد رسید پس ساز مرگ اولی تر باشد از
ساز دنیا که هیچ حال در وی نخواهی ماند باشد که از عمر تو یک نفس یا یک روز یا یکسال
بیش نمانده بود پس این اندیشه بر دل خویش تازه میدار و نفس خویش را روز بروز
فرا صبر میدار که اگر عمر دراز پیش گیری و با خویشتن گوئی مثلاً پنجاه سال بخواهم زیست
نفس تن در صبر ندهد و از شهوت و لهو باز نایستد اگر این راه که بتو نموده آمد پیش
گرفتی بوقت مرگ شادی بینی که آنرا آخر نبود و گرنه حسرتی بینی که آخر نبود و شادی کسی که

بشب راه رود و بامداد بود که بمنزل رسیده بود و بیاسوده **آداب نماز** تا -
اکنون که ترتیب اوراد و نگاهداشتن اوقات دانستی باید که چگونگی نماز و روزه بدانی و
ابتدا بنماز کنیم چون فارغ شدی از طهارت و جامه و جایگاه نمازی بکردی و عورت
از زانو تا ناف بپوشیدی بر پای خیز و روی بقبله آر و میان دو قدم بمقدار چهار یکی از
گز گشاده دار و پشت و تن راست کن و قل اعوذ برب الناس برخوان تا شیطان از
پیش دل تو دور شود و دل حاضر کن و از وسوسه خالی کن و نگاه کن که در خدمت که می
ایستی و با که مناجات میکنی و خواهی کرد و شرم دار که با دل غافل پیش خداوند بایستی و
با سینه پر وسوسه و شهوات دنیا در پیش وی شوی و بدانکه وی بر درون تو مطلع است و نظر
وی همه بدل تست و نماز تو که بپذیرد بزاری و خشوع و فروتنی و شکستگی و بیچارگی تو
بپذیرد و باید که در پیش وی چنان ایستی که وی را می بینی اگر او را نمی بینی وی ترا می بیند اگر
بدین دل تو حاضر نمی شود و اندامهای تو آرام نمیگیرد بدانکه چشم دل تو نابیناست از
دریافت عظمت و جلال وی و تقدیر کن که یکی از مصلحان اهل بیت تو چشم میدارد تا ترا
نماز چگونه میکنی تا به بینی که دل تو چگونه حاضر میشود و اندامهای تو آرام میگیرد و با ادب می
ایستی پس با خود بگو شرم نداری از خداوند خویش که چون بنده از بندگان وی که بدست
وی هیچ نیست ترا بیند و بتو نگرد دل تو حاضر میشود و اندامهای تو آرام میگیرد و تو میدانی
که آفریدگار تو ترا می بیند و هیچ خوف در ظاهر و باطن تو پدید نمی آید از عظمت وی
مگر قدر وی کمتر است در دل تو از قدر بنده از بندگان وی و این غایت نگوساری و

نابینای باشد و هیچ دشمنی با خویشتن بتر ازین نبود پس این معانی با خویشتن باید
که گوئی در اول نماز تا بود که دل تو حاضر شود که هر نمازی که دل در وی حاضر نبود آن نماز
پذیرفته نبود و چون دل حاضر کردی و از غم و اندیشهٔ دنیا رستی اگر تنها باشی اقامت
بگوی و اگر منتظر جماعت باشی از بانگ نماز دست مدار پیش از اقامت بگوی آنگاه نیت
کن و در دل صورت آن نماز که خواهی کرد حاضر کن و بگو که ای فریضهٔ نماز پیشین میکنم خدای را
عزوجل و تا تکبیر تمام نکنی هیچ نباید که غافل باشی از نیت و بوقت تکبیر دو دست بردار چنانکه
کف دست برابر دوش بود و سر انگشت برابر گوش و هر دو دست گشاده دار و در وقت
برآوردن دست و فرو گذاشتن از جانب راست و چپ مبر و از پس و پیش بیرون میاور
و چون تکبیر کردی هر دو دست با سینه آور نه چنانکه فرو گذاری آنگاه با سینه بری چون
با سینه بردی کف دست راست بر پشت دست چپ نه و انگشتان راست بساعد چپ فرو
گذار پس از تکبیر بگوی الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة
واصیلا پس وجهت وجهی تا آخر بخوان آنگاه سبحانك اللهم تا آخر برخوان و بگوی
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و آنگاه الحمد برخوان و همه تشدید بجا آور و فرق میان ضاد
و ظا بیاموز و آمین پیوسته بآخر سوره بگو باید که از وی گسسته داری و قرآن بلند
خوان در نماز بامداد و دو رکعت پیشین از نماز شام و خفتن و آمین نیز بآواز بلند بگوی در
نماز بامداد سورهای که در آخر قرآن درازتر است برخوان و در نماز شام آنکه کوتاه تر است و
در نماز پیشین و دیگر و خفتن آنکه میانه است چون والسماء ذات البروج و مانند آن

و در نماز بامداد در سفر قل یا ایها الکافرون و سوره الاخلاص و آخر سوره تکبیر رکوع
پیوسته مکن لیکن چندان خاموش باش که سبحان الله بتوان گفت پس تکبیر رکوع آغاز
کن و تا بر پای باشی پشت را راست دار و سر در پیش دار و چشم بر جایگاه سجود دار و
هیچگونه از راست و چپ منگر پس تکبیر کن و دست بردار و برکوع شو و دو کف دست بر دو
زانو نه و انگشتها را راست و کشاده دار و بر زانو فرو گذار و زانوها را و ساق راست دار
و زانو را بدو در میاور و پشت و گردن و سر نیز راست دار چنانکه جمله تن تو بر صورت لامی باشد
راست و میان بازو و پهلو کشاده دار و زنان کشاده ندارند لیکن خویشتن را چست
فراهم دارند و آنگاه سه بار سبحان ربی العظیم بگوی و اگر امام نباشی هفت بار بگوی
یا یازده بار نیکوتر بود و آنگاه پشت را راست باز کن تا جمله بالای تو چون الفی باشد راست
و دست بردار بوقت بر آمدن و درین بر آمدن میگوی سمع الله لمن حمده و چون راست
باز ایستادی بگوی ربنا لک الحمد ملاء السموت و ملاء الارض و ملاء
ما شئت من شیء بعده و نماز بامداد قنوت بر خوان بعد از رکوع دوم رکعت چون فارغ شوی
تکبیر کن و بسجود شو و دست بر مدار و باید که اول چیزیکه از تو بر زمین رسد آن باشد که بزمین
نزدیکتر باشد نخست دو زانو پس دو دست پس پیشانی برهنه با بینی بر زمین نه و همه
اندامهای خویش کشاده دار در سجود و زانو از پهلوها دور دار و شکم از ران دور دار و
زنان جمله اندامها فراهم دارند و دو کف دست با انگشتان راست بر زمین نه در مقابله
دوش و ساعد دست بر زمین مگستر و سه بار سبحان ربی الاعلی و بحمده بگو و اگر

اما م نباشی هفت بار یا یازده بار انگاه تکبیر کوی و راست باز نشین و بر پای چپ نشین
و سر انگشتان راست بر زمین نه بسوی قبله و هر دو دست بر هر دو ران نه بکوی رب اغفرلی
وارحمنی وارزقنی واهدنی وعافنی واعف عنی انگاه دگر سجودی همچنان بکن و راست
باز نشین و سبک از نشستگی باز بر پای خیز و دو دست بر زمین نه مشت فراکرده چون
کسیکه خمیر کند چنانکه به پشت انگشتان بر زمین اعتماد کنی و در حال برخاستن یکپای
فرا پیش بدار و تکبیر ابتدا کن و از انوقت که بنشستن نزدیک رسی تا انوقت که بقیام
نزدیک رسی پیوسته میدار تا هیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد انگاه اعوذ بالله
یکبار بکوی و دیگر رکعت همچنین بکن برکعت دوم بتشهد بنشین و دست راست در وقت
تشهد بر ران راست نه فراکرده مگر انگشت مسبحه که بدان اشاره کنی بآسمان در وقت
که بکوی الا الله نه بوقت گفتن لا اله و دست با انگشتان
چپ بازکرده بر ران چپ و بر پای چپ نشین چنانکه میان دو سجود در تشهد باز پسین
سرین چپ بر زمین نه و هر دو ساق بجانب راست از زیر خود بیرون کن و سر انگشتان
پای راست بر زمین نه از سوی قبله و التحیات که معروفست برخوان تا باللهم صل علی
محمد باولین تشهد و بآخرین تمام برخوان و فریضه تا باللهم صل علی محمد است و دعا
که پس از التحیات معروفست برخوان و آن اینست اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک
وحسن عبادتک اللهم انی اعوذ بک من فتنة المحیا والممات واعوذ بک
من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من جهد البلاء ودرك الشقاء وشماتة

الاعداء و سوء القضا اللهم انی اعوذ بك من فتنة الدنیا و فتنة القبر و عذاب

النار برحمتك یا ارحم الراحمین آنگاه روی سوی راست کن و بگوی السلام علیکم و رحمة الله

و از جانب چپ یکبار دیگر بگوی و درین وقت نیت کن از نماز بیرون آمدن را و در سلام

دادن نیت کن بر فرشتگان و کسانیکه حاضر باشند اینست صورت نماز کسی را که تنها

بود و روح نماز خشوع[۱] و حضور[۲] دل است با هرچه بر زبان میرود حسن بصری رحمة میگوید

هر نماز که دل در وی حاضر نیست بعقوبت نزدیکتر است و رسول صلی الله علیه و آله و سلم

گفت کس باشد که از نماز وی از ده یکی بنویسند و هر کسی را آنقدر نویسند که داند که چه میکند

و دل و حاضر بود و السلام **آداب امامت و اقتدا** سنت امام آنست که نماز

سبک کند که انس رضی الله عنه میگوید هیچکس را ندیدم که نماز وی بدان سبکی و بدان تمامی

بودی که نماز مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و باید که تکبیر افتتاح[۳] نکند تا اقامت تمام نشود

و تا صف راست نکنند و امام آواز بردارد در تکبیر و ماموم آواز برندارد مگر آنقدر که خود

بشنود و نیت امامت کند تا فضل امامت یابد اگر نکند ثواب امامت نیابد و جماعتیان

ثواب جماعت یابند چون نیت اقتدا کرده باشند و باید که وجهت[۴] و اعوذ[۵] آهسته گوید و

الحمد و سوره باواز بخواند در دو رکعت پیشین مگر در نماز پیشین و دیگر که آهسته بخواند و

آمین نیز باواز گوید با فاتحه و ماموم نیز آمین گوید باواز با آمین امام بهم نه پیش و نه پس و

امام پس از فاتحه آنقدر خاموش باشد که جماعتیان فاتحه برخوانند تا سوره تمام از وی

بتوانند شنید و ماموم جز فاتحه نخواند مگر در نماز پیشین و دیگر و در نمازیکه دور افتاده باشند

[۱] خشوع بالضم فروتنی کردن و فروخوابانیدن چشم و فرونداشتن آواز

[۲] حضور بالضم حاضر شدن و نزد کسی بودن

[۳] افتتاح آغاز کردن

[۴] وجهت ای وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین

[۵] اعوذ ای اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

و آواز امام نشنوند و امام تسبیح رکوع و سجود سه بار بیش نگوید و در تشهد اول چون
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بگفت برخیزد و برین نیفزاید و در وقت سلام نیت
سلام کند بر قوم و قوم بسلام خویش نیت جواب کنند و چون سلام داد سبک برخیزد
و روی با قوم کند و دعا کند و اگر در جماعت زنان باشند روی باز نکند تا ایشان بگذرند
و باز گردند و از جماعتیان هیچکس برنخیزد تا اول امام برخیزد و امام چون باز گردد خواه از
جانب راست باز گردد و خواه از جانب چپ اما از جانب راست اولی تر و امام در دعا خویشتن
را بتخصیص نکند لیکن گوید اللهم اهدنا اللهم اغفرلنا و قنوت بآواز گوید و قوم آمین
می کنند و دست برندارند که این درست نشده است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
برد و امام مگر یکبار که واقعه افتاده بود و بر قومی که دعا میکرد و چون واقعه نباشد بر آن
قیاس نتوان کرد و چون امام گوید انك تقضی ولا یقضی علیك ماموم نیز همان میگوید
تا بآخر قنوت و هیچکس از جماعتیان تنها نایستد مگر در صف و اگر جای نیابد یکی را باز پس کشد
تا نزدیک خویش و آنکس را باز پس باید آمد برای وی و هیچ عمل نباید که در پیش امام شود
و نه نیز با وی بهم کند لیکن از پس وی میشود و چون پیشانی امام در سجود بزمین رسید آنگاه وی
قصد سجده کند و تا امام راست نه نشیند وی سر از سجود برنیارد

آداب نماز آدینه

بدانکه آدینه عید مومنان است و روز بزرگوار است که بدین امت ارزانی داشته اند و اندر
وی ساعتی است که هر دعائی که در آن ساعت افتد مستجاب میشود باید که از روز پنجشنبه با
ساز این روز کند بدانکه جامه بشوید و به تسبیح و استغفار مشغول باشد و شبانگاه

روز پنجشنبه که این ساعت در فضل همچون ساعت روز آدینه است نیت روزهٔ روز
آدینه کن لیکن با پنجشنبه بهم یا روز شنبه که نهی است از روزهٔ روز آدینه تنها و چون صبح روز
آدینه بر آید غسل کن که غسل درین روز سنتی مهم است پس جامهٔ سفید در پوش که
خداوند تعالی جامهٔ سفید را دوست تر دارد و بوی خوش بکار دار و جمله تن پاک کن
بدانکه موی لب و زیر دست و زیر ناف را تعهد کنی و ناخن بر چینی و مسواک کنی پس
پگاه بمسجد جامع شوی و در راه آهسته و بحرمت روی که در خبر است که هر که در ساعت
اول بمسجد جامع شود همچنان باشد که اشتری قربان کرده باشد و در دوم ساعت چنان
باشد که گاوی قربان کرده باشد و در سیم ساعت گوسفندی و در چهارم ماکیانی و در
پنجم بیضه چون امام بر منبر شد صحایف در نوردند و قلمها برگیرند و فرشتگان بسماع خطبه
مشغول شوند و در خبر است که نزدیکی خلق در نگریستن بحضرت سبحانه و تعالی بوقت دیدار بر
اندازهٔ پگاه خاستن بود در روز آدینه و چون در جامع شدی صف اول طلب کن و اگر
مردمان آمده باشند پای در گردن مردمان منه و در پیش ایشان فرا مشو و نزدیک
دیواری یا ستونی بنشین تا کسی پیش تو نگذرد و منشین تا تحیت مسجد نکنی اگرچه خطیب در میان
خطبه بود و جهد کن تا پیش از انکه خطیب بیرون آید چهار رکعت نماز کنی و در وی سورة الانعام
و سورة الکهف و طه و یس برخوانی و اگر نتوانی الم تنزیل و یس و حم الدخان و
تبارک الذی بیده الملک برخوانی و اگر نتوانی در هر رکعتی پنجاه بار اخلاص بخوان که در
خبر است که هر که این نماز بکند نمیرد تا آنگاه که جایگاه خویش در بهشت نبیند یا کسی دیگر

آنرا نه بیند و این سوره ها اگر شب آدینه بخواند ثواب بسیار دارد و چون نتواند قل هو الله بسیار بخواند و بشب آدینه و روز آدینه صلوات بسیار فرستادن بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم فضلی بزرگ دارد و چون خطیب بمنبر آید سخن نشاید گفت و نماز نشاید کرد الا تحیت لیکن جواب موذن باز دهد و بسماع خطبه مشغول شود و پندهای خطبه بپذیرد و البته هیچ سخن نگوید که در خبر است که هر که مر کسی را گوید در میان خطبه که خاموش باش بیهوده گفته باشد و ویرا جمعه نبود یعنی که دیگر آنرا باشارت خاموش کند نه بسخن چون خطبه تمام شد جواب اقامت ،، مر و اقتدا کند با امام چون سلام داد الحمد و اخلاص و معوذتین هر یکی هفت بار بر خواند که ان حصاری و حرزی بود ویرا از شیطان تا بدیگر جمعه و بگوید پس ازان اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک پس دو رکعت یا چهار رکعت یا شش رکعت بکند که اینهمه روایت کرده اند باوقات مختلف پس معتکف می باشد در مسجد تا شب یا نماز دیگر و باید که منتظر آن ساعت شریف میبوده باشد و هیچ غافل نباشد تا بود که در انوقت شریف رسد بخشوع و حضور دل باشد و مجلس قصه گویان و حلقه هنگامه نشود و البته و لیکن بمجلس علم شود که در وی علم سودمند باشد که از وی بیم و هراس حق در دل تو زیادت گردد و رغبت دنیا از تو کمتر شود و هر علمی که ترا از دنیا باخرة نخواند جهل ازان علم بهتر بخدا پناه کن از علمی که ترا سودمند نباشد و دعا و زاری بسیار کن بوقت بر آمدن آفتاب و وقت زوال و وقت بر شدن خطیب بر منبر و وقت اقامت و وقت ایستادن امام در نماز که

ممکن است که آن ساعت شریف در یکی ازین اوقات بود و جهد کن تا درین روز صدقه
دهی آنقدر که توانایی داری و درین روز جمع کن میان نماز و روزه و اعتکاف و صدقه و
ذکر و خواندن قرآن و شنیدن علم و عیادت بیماران و متابعت جنازه تا همه خیرات
درین روز شریف جمع شود و آدینه یکروز از جمله هفته بر آخرت وقف کن و چیزی دیگر
بدان میامیز تا بود که کفارهٔ جملهٔ هفته شود **آداب روزه** بهیچ حال نباید که
روزه تو در جمله سال بیش از رمضان نبود که چون از تجارت و بازرگانی بروزه سنت
دست بداشتی از درجات بلند در فردوس اعلی محروم مانی و حسرت بسیار خوری چون
روزه داران را درجهای بلند بینی و تو در ایشان مینگری چنانکه کسی ازین لب ستارهای
درفشنده نگرد در میان آسمان و روزهای فاضلتر مر روزه داشتن را عرفه است و
عاشورا و ده پیشتر از ذی الحجه و پیشتر از محرم و جمله رجب و شعبان و در جمله ماههای حرام
روزه داشتن ثوابی عظیم دارد و آن رجب است تنها و ذو القعده و ذو الحجه
و محرم هم این در جمله سال بود اما در ماه اول روز و آخر و ایام بیض سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در هفته دوشنبه و پنجشنبه و آدینه تا این روزها کفارهٔ جمله سال و ماه شود
و گمان مبر که روزه آن باشد که از طعام و شراب و مباشرت دست بداری و بس که
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم گفته است ای بسا روزه دار که نصیب وی از روزه
جز تشنگی و گرسنگی نیست بلکه تمامی روزه آن بود که جمله اندامها از ناشایست نگاهداری
چشم از نگریستن نه بجای خویش و زبان از سخن بیهوده گفتن که فرشته ازان بگریزد

و گوش از شنیدن بیهوده که شنونده انباز گوینده است بلکه هفت اندام نگاه باید داشت
همچون شکم و فرج که در خبر است که پنج چیز روزه را بگشاید دروغ و غیبت و سخن چینی و
سوگند دروغ و بشهوت نگریستن و رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که روزه حصار است
چون روزه دار چنان باشد که بیهوده نگوید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی جنگ کند
گوید که من روزه دارم آنگاه جهد کن تا روزه بطعام حلال گشائی و زیادت از آن
از آن نخوری که هر شبی که روزه نداشتی خورده چه یکبار چه بدو بار بلکه چون یکبار
بود معده گران بود و نماز شب دشوار بود و شهوت نیز شود و مقصود از روزه شکستن
شهوت و ضعف قوت است و در خبر است که هیچ چیزی نزد خدایتعالی دشمن تر از شکم پر
نیست اگرچه از حلال بود و چنین روزه بسیار داری چندانکه توانی که روزه بنیاد همه
عبادتها است و کلید طاعتها رسول صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که خدایتعالی میگوید که
هر طاعت که بنده کند یکی بده شود و زیاده میشود تا بهفتصد مگر روزه که روزه مراست
و جزای روزه بر منست و جزای آن من دهم بی اندازه و رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت
بدان خدائیکه جان من بحکم اوست که بوی دهان روزه دار نزد خدایتعالی خوشتر است
از بوی مشک و خدایتعالی گوید بنده من از طعام و شراب دست بداشته است برای من
روزه از من است و جزا من دهم بران و رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت که بهشت را دریست
جداگانه که نام آن ریان است جز روزه داران بدان در نشوند پیدا کردن معاصی
بدانکه یک نیمه دین طاعت داشتن است و دیگر نیمه از معصیت دور بودن و همه کس طاعت

بجای تواند آوردن اما از جمله معصیتها دست نتواند داشتن الا صدیقی و برای این گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هجرت بحقیقت آنست که کسی از کار بد هجرت کند و جهاد بحقیقت
آنست که با هوای خود جهاد کند و بدانکه معصیتهای تو بر اندامهای تست که هر یکی
از آن نعمتی است از خدای بر تو و امانتی است نزدیک تو چون نعمت وی را در معصیت بکار
داری و در امانت وی خیانت کنی از ناسپاسی و نابکاری هیچ چیز باز نگرفته باشی
اندامهای تو همه رعیت تواند نگاه کن تا ایشان را چون نگاه میداری و هیچکس نیست از بندگان
که نه رعیت دارست و نه وی را از رعیت وی بخواهد پرسید و بیقین بدانکه جمله اندامهای پوست
و گوشت تو در عرصات قیامت بزبان فصیح بر تو گواهی خواهند داد بهر چه کرده باشی و بر
سر چند بزار خلق ترا ملامت و فضیحت خواهند کرد چنانکه خدای تعالی گفت یوم تشهد
علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون آن روز عظیم که زبان
ایشان و دست و پای ایشان بدیشان گواهی دهند بهر چه کرده باشند پس جمله تن خویش
را بخدا بخاصه هفت اندام را چشم و گوش و زبان و فرج و دست و پای و شکم اما چشم بدانکه
وی را برای آن آفریده اند تا چون میروی راه فرا بینی بچشم از پشت پای برنگیر که میروی تا
هر چه ترا بدان حاجت است به بینی و چیزی که بدان حاجت نیست منگر و در ملکوت آسمان
و زمین نظاره کن و عبرت گیر و عجائب صنع پادشاه ببین و هر چه جز اینست چشم نگاهدار
خاصه از چهار چیز از آنکه در نامحرم نگاه کنی و بشهوت در صورت نیکو نگری و از آنکه بچشم
خرد در مسلمانی نگری و وی را حقیر داری و از آنکه چشم را بعیب مسلمانی گشاده داری اما گوش

را نگاهدار از آنکه بوی و بدعت و غیبت و فحش و سخن بیهوده و باطل شنوی که گوش

را برای آن آفریده اند تا سخن خدا تعالی و سخن رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حکمت علما

و اولیا شنوده و آن علمی که از آن حاصل کنی زاد آخرت سازی و بسعادت ابدی رسی چون

بدان ناشایست و بیهوده شنوی آنچه زاد و یاد تو بود خصم و دشمن تو گردد و آنکه سبب سعادت

تو بود سبب هلاکت تو گردد و هیچ نکوهش اری و زیانکاری بیش ازین نبود و گناهی که بزه

کار گوینده بود و بس بلکه شنونده شریک گوینده باشد در وزر و وبال اما زبان

از برای یاد کردن خدا تعالی آفریده اند و برای خواندن قرآن و گفتن علم و راه نمودن

خلق بخدای عز و جل و پیدا کردن آنچه در دل نهانست از حاجتهای دین و دنیا چون ویرا

بکار داشتی نه در آن کفران نعمت خدا تعالی کردی و وی چیره ترین اندامهای آدمی است

به وی و هیچ چیز آدمی را چنان بسر در نیفکند که زبان هر وقت که داری از نگاهداشت وی

باز مگیر که نباید که ناگاه ترا در قعر دوزخ افکند که در خبر است که بنده باشد که یک سخن بگوید

و آن سخن ویرا هفتاد ساله راه بقعر دوزخ فرو می افگند و یکی را از یاران رسول صلی الله

علیه و آله و سلم در کارزار کفار بکشتند یکی گفت خنک وی که ببهشت رسید سید صلوات الله

علیه گفت تو چه دانی باشد که وقتی سخن گفته باشد ناگفتنی یا بخیلی و دادنی از مال خویش

بخیلی کرده باشد پس زبان را از هشت چیز نگاهدار اول از دروغ زبان نگاهدار در

جد و مزاح و بازی که چون در هزل زبان بدروغ عادت کند در جد از آن باز نایستد

و دروغ از گناهان بزرگ است و چون بدروغ معروف شدی کسی نیز بر قول تو اعتماد

مزاح بکسر میم و حرف دوم زا و در آخر حاء مهمله بمعنی خوش طبعی کردن ۱۲ غیاث

نکند و جز بچشم حقارت در تو ننگرد اگر خواهی که بدانی دروغ چگونه زشت است در
دیگران نگری که چون دروغ گویند ترا چگونه زشت آید و آنکس در چشم تو چگونه حقیر
و خسیس نماید و در جمله عیبهای خویش همچنان کن که تو زشتی یا عیب خویش نه بینی و در دیگران
بینی هرچه ترا از دیگران زشت آید پس خویش را از آن مپسند دوم خلف وعده وعده
خلاف مکن بلکه تا توانی وعده مکن به نیکوئی ولیکن بفعل نیکوی کن بی وعده پس اگر وعده
دادی بهیچ حال خلاف مکن که این نشان نفاق است مگر بعجزی و ضرورتی بود رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت سه چیز در هر که باشد منافق است اگرچه نماز میکند و روزه میدارد
چون سخن گوید دروغ گوید چون وعده دهد خلاف کند و چون امانت بوی دهند خیانت
کند سوم غیبت است زبان از غیبت نگاهداری که در خبر است که غیبت از زنا بتر است
چه زانی بتوبه از زنا برهد و غیبت از توبه برنخیزد تا آنگاه که بحلی نخواهد و هر سخنی که از کسی
گوئی که اگر بشنود برنجد آن غیبت است اگرچه راست بود و دور باش از غیبت قرّایان
ایشان غیبت کنند بلفظ دعا و لفظ شفقت چنانکه گویند فلان را مزد دادادر دین کار یکه در بلا
افتاد خدای تعالی ما را از بلای نفس خویش نگهدارد و این بیچاره فلانکس را چنین واقعه افتاد
و مقصود ایشان آشکارا کردن عیب آنکس باشد لیکن در معرض دعا و اندوه بوی گویند
و پندارند که بدین از غیبت برستند و بحقیقت یا غیبت بهم دو معصیت دیگر کنند یکی بیان
و خویشتن را فرا نمودن بصلاح و دیگر بر خویشتن ثنا کردن که من چنین مصلحم که غیبت نمیکنم
و دعای تو میگویم و اندوه بروی میخورم و اگر مقصود وی دعا بودی در خلوت کفتی و اگر

هیچ و عیب وی اندوهگین بودی هرگز عیب او آشکارا نکردی و بآشکارا شدن
اندوهگین بودی و هرکه بداند که خدای تعالی در قرآن غیبت کننده را به مردارخوار مانند
کرده است و گفته أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ هرگز غیبت
نکند و حکیمی گفته است که هرکه داند که خدای تعالی در آفریدن خلق هیچ غلط نبود و میداند
که هرکسی را چگونه آفریده است هیچکس را غیبت نکند و اگر در یک چیز اندیشه کنی هرگز هیچ
مسلمانی را غیبت نکنی در خویشتن اندیشه کنی که تا در خویشتن بظاهر و باطن هیچ معصیت
یابی اگر می شناسی و قادر نه بر آنکه خویشتن را از آن پاک کنی بدانکه عجز مردمان همچون
عجز تست و عذر ایشان چون عذر تست و اگر خویشتن را پاک و معصوم شناسی بدانکه
هیچ عیب در آدمی چون نادانی وی بعیب خویش نیست و هیچ حماقت ازین زیاده نیست
و اگر خدای تعالی بتو خیر خواستی ترا بعیب خویش بینا کردی کما قال صلی الله علیه و آله و سلم
إِذَا أَرَادَ اللهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ خَيْرًا بَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ و غایت نادانی این
باشد خویشتن را بچشم رضا بینی و دیگران را بچشم سخط و اگر راست می پنداری که چنین
پاک و بی عیبی بشکر مشغول شو و خویشتن را بعیب مردارخوردن آلوده مکن که غیبت عیب
بزرگ است و اگر تو نیز از عیبی خالی نیستی و نه پسندی که کسی از آن گوید تا آن آشکارا شود
دیگران را نیز مپسند که رنجور شوند اگر عیب ایشان پوشی و نادیده و ناشنوده داری
خدای تعالی نیز عیبهای ترا بپوشد و اگر رسوا کنی خدای تعالی زبانهای دراز
بر تو مسلط کند تا ترا درین جهان رسوا کنند و آنگاه در روز قیامت ترا بر سر خلق

نیز رسوا کند چهارم جدل است دور باش از جدل و خصومت کردن در سخن با مردمان و داوری کردن بر هر سخنی که گویند و عیب سخن بر مردمان جستن که از آن وحشت و جنگ خیزد و اگر نخیزد دوری دو معصیت باشد یکی ثنا گفتن بر خویش بزیرکی و دانش و کمال عقل دوم نسبت کردن آن برادر دیگر بجهل و حماقت و نادانی و این رنجانیدن باشد و رنجانیدن مسلمانان حرام است و هر که با وی داوری کنی در سخن اگر سفیه بود ترا برنجاند و اگر بردبار بود ترا دشمن گیرد و از برای این گفت سید عالم صلوات الله علیه که هر که از داوری در سخن دست بدارد و اگر داوری وی بباطل بود وی را در ریاض بهشت خانه بنا کنند و اگر بحق بود وی را در اعلی بهشت خانه بنا کنند و گوش دار که با شد شیطان گوید خاموش مباش و حق بگوی و شیطان همیشه احمقان را بهانه خیر فرا پیش دارد نباید که شیطان بر تو خندد و بدانکه حق گفتن نیکوست لیکن با کسی که فرا پذیرد و شرط آن باشد که نصیحت برفق گوید و نهفته گوید نه بر ملا چه اگر بعنف گوئی و بر ملا فضیحت بود نه نصیحت و فساد آن بیش از اصلاح بود پنجم بر خود ثنا گفتن است ثنا گفتن بر خویشتن بصلاح و نیکوخوئی و خواجگی که من چنین و من چنان و خدای تعالی ازین نهی کرده است قوله تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ و یکی را از حکما پرسیدند که هیچ سخن راست بود که زشت بود گفت باشد ثنای خویش اگرچه راست بود زشت بود زنهار تا عادت نکنی ثنای خویش گفتن که آن آب حشمت را از چشم مردمان ببرد و حماقت و نادانی بدان آشکارا شود و نزدیک خدای تعالی و نزدیک خلق نکوهیده گردد و اگر خواهی که بدانی که در آن هیچ زیادتی حشمت نیست بلکه نقصانست گوش دار بیاران خویش که ایشان

خویش را بالا دهند و ثنا گویند بر خویشتن که چگونه در دل تو حقیر دیگران کردند اگرچه
در حال خاموش باشی چون غایب شوند ایشان را نکوهی پس دیگران در حق تو همچنین
باشند آنچه از دیگران ترا زشت آید تو مکن ششم لعنت کردن است زبان از لعنت
نگاهدار هیچ آفریده را از مردم و جانور و طعام لعنت مکن و بر هیچ آدمی حکم مکن که وی
منافق است و یا ملعون است که سر بندگان خدای تعالی داند که منافق و ملعون کیست
و بدانکه در روز قیامت هیچکس را نپرسند که چرا ابلیس را لعنت نکردی و زبان بلعنت
وی مشغول نکردی تا بکسی دیگر چه رسد و چون لعنت کند بپرسند که چرا لعنت کردی
چنانکه لعنت نشاید کردن نکوهیدن نیز نشاید که آفریده را عیب کردن بی حرمتی بود
در حق آفریدگار و رسول صلوات الله علیه هیچ طعام را نگفتی که بد است لیکن اگر
بایستی بخوردی و گرنه دست بداشتی هفتم نفرین کردن به هیچکس دعای بد مکن اگرچه
بر تو ظلم کند لیکن سر و کار وی بخدای تعالی افگن و در خبر است که مظلوم دعای بد میکند
ظالم را تا آنگاه که مکافات کند و زیادتی ظالم بر وی بماند در قیامت وی را ظالم بدان
بگیرد و یکی زبان در حجاج دراز کرد یکی از بزرگان سلف گفت که خدای تعالی انصاف
حجاج بستاند از کسی که وی را بزبان تعرض کند چنانکه انصاف مظلومان حجاج از وی
بستاند هشتم مزاح و تماخره کردن زبان از آن نگاهدار و به هیچکس مخند و بر کس
افسوس مکن که مزاح آب روی کس ببرد و هیبت وی از دلها ببرد و کین در دلها بکارد
و با هیچکس مزاح مکن و اگر کسی با تو مزاح کند جواب مده و درگذار از اهل مزاح و بیهوده

بگردان تا آنگاه که با حدیث دیگر شوند اینست جملهٔ آفتهای زبان و نهی از وی الا به تنها نشستن و زاویه گرفتن که در میان مردمان زبان نگاهداشتن ممکن نباشد مگر چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه که سنگی در دهان نهاده بودی پیوسته تا سخن نگوید مگر بضرورت و اشارت بزبان کردی و گفتی که این مرا در کارها افگنده است پس زبان سبب هلاکت است در دنیا و آخرت از وی حذر باید کرد اکنون آفت چشم و گوش و زبان گفتیم آفت معظم آفت شکم است که همه بلاها از وی خیزد اما شکم را نگاه باید داشت از حرام و شبهت و جز حلال نباید خورد و از حلال اندک باید خورد نه چنانکه شکم پر شود و بیش از سیری باید که دست از طعام باز گیری که چون معده سیر شود دل سیاه شود و حفظ تباه گردد و اندامها از عبادت گران شود و شهوتها که لشکر شیطان است قوی گردد و سیری از طعام حلال کلید همه شرها است پس اگر از حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه است بر همه مسلمانان و عبادت. و ذرش حرام چون بنا نهادنست بر سر آب بزرگان دین چنین گفته اند و گمان مبر که حلال نایافت است که چون بچارهٔ خلق و نان بی نمی‌خورش قناعت کنی از حلال در نمانی اما تجمل و تنعم گر از حلال بود دشوار بود و حلال بسیار است بر تو نیست که باطن کارها بشناسی بلکه هر چه بیقین دانی که حرام است از آن دور باش و هر چه دل گواهی دهد بحرامی او بسبب دلیلی و نشانیکه بر حرامی آن مال دلیل کند از آن نیز دور باش و هر چه بر حرامی آن نشان نباشد آن حلال است نشان چون مال بود که در دست سلطان بود اگر دانی که از میراث حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود

واگر دانی که از کسی بظلم بستده است حرام روشن بود و اگر ندانی که از کجاست و غالب
مال وی حرام است از ان دور باش که ظلم وی دلیل حرامی است بظاهر اگرچه بیقین نیست
و همچنین مال نوحه‌گر و مطرب و خمر فروش و کسی که کسب وی بیشتر از حرام است چون ندانی
که آن مال بعینه از کجاست بغالب فراگیر و از ان دور باش و مال دیگر مسلمانان همه
حلال دان مگر آنکه دانی که از وجه حرامی است روشن و از جمله حرام روشن مال وقف
بود که کسی بخلاف شرط واقف بستاند چنانکه وقف صوفیان خورد و صوفی نباشد
بصفت و سیرت لیکن بمرقع و سجاده صوفی باشد و بس و یا در مدرسه وقف طلبه علم خورد
و وی بطلب علمی مشغول نباشد و هر که بروی معصیتی رود که اگر آشکارا شود گواهی وی
بدان رد کنند هرچه از وقف صوفیان خورد حرام خورد که صوفی مرد عدل بود که زیادت
از عدالت در وی خصال دیگر بود که کم از وصف عدالت خود نباشد و هر که خویشتن را
بصورت پارسایان فرانماید تا ویرا بدان سبب چیزی بدهند هرچه بستاند حرام بود اگر در
باطن وی چیزی بود که اگر دهنده بدانستی ندادی و از این معنی گفت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم که حلال‌ترین چیزی که مرد خورد آن بود که از کسب دست وی بود اما فرج را از حرام
نگاه باید داشت و این نتوانی تا آنگاه که چشم از نامحرم نگاه نداری و دل از اندیشه
آن نگاه نداری و شکم از شبهت و بسیار خوردن نگاه نداری که بسیار خوردن شهوت انگیزد
و شهوت اندیشه آورد و اندیشه فرا نگریستن دارد پس بیخ همه شهوت‌ها سیر خوردن است
خاصه از شبهت اما دست نگاه دار بآنکه کسی را بزنی یا حرامی فراگیری یا در ودیعت و امانت

خیانت کنی و با قلم چیزی نویسی که بزبان نشاید گفتن از بهر انکه قلم همچو زبان است بلکه عظیم تر که نوشته بماند و گفته نماند اما پای نگهدار از انکه بخانهٔ ظالمی روی یا از پس نامحرمی فرا شوی یا بهیچ کاری ناشایست فرا شوی و بخانهٔ سلطان و وزیر و عامل ظالم شدن معصیت است الا بضرورت که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که هر که توانگری را تواضع کند برای توانگری وی دو برخ از دین وی بشود معلوم است که چون توانگر ظالم باشد بتر باشد که تواضع توانگر بدتر از تواضع ظالم است اینست نگهداشتن اندامها

فصل بدانکه حرکت و سکون تو باندامهای تست هیچ یک در معصیت بکار مدار و پیوسته بطاعتها مشغول می باش بدانکه اگر تقصیر کنی رنج و وبال با تو گردد و اگر در طاعت و شکر بکار برده باشی راحت و فایدهٔ آن با تو آید و خدایتعالی از تو و عمل تو بی نیاز است و زنهار تا خویشتن را غشوه ندهی و گوئی که خدایتعالی رحیم است و کریم و گناهان بندگان بیامرزد و این سخن حق است و شیرین و لیکن در زیر وی زهر قاتل تعبیه دارد و گوینده این را لقب احمق است از حضرت نبوت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که زیرک آنست که حساب خویش کند و کار چنان کند که پس از مرگ ویرا سود دارد و احمق آن باشد که هرچه خواهد میکند و آنگاه بر خدایتعالی تحکم میکند و آرزو میخواهد بآمرزش و بدانکه این سخن که خدایتعالی کریم و رحیم است همچنان باشد که کسی خواهد که فقیه شود و هیچ جهد نکند و بآموختن علم مشغول نشود و گوید که خدایتعالی کریم است باشد که مرا همه علم بینا کند بی آموختن چنانکه دل پیغمبر را علیه الصلوة و السلام و کسی که توانگری خواهد و از تجارت

وحراثت[1] وکسب کردن دست بدارد و گوید که خدایتعالی کریم[2] است باشد که بی رنج گنجی بمن نماید اگر تو این سخن را از گروهی بشنوی ایشان را احمق دانی و بر ایشان خندی و اگر چه از کرم و قدرت خدایتعالی میگویند و راست میگویند و همچنین بزرگان دین بر تو خندند چون آمرزش و رحمت چشم داری بی جهد و کردار نیک و خدایتعالی میگوید

وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ[3] هیچکس ندرود مگر آنچه بکارد و میگوید حقتعالی

جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جزا بر قدر کردار شما خواهد بود و میگوید إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ نیکوکاران در بهشت آیند و بدکرداران در دوزخ

و چون از جهد خویش دست بر نمیداری و در طلب سیم و زر و در طلب علم و در طلب سعادت آخرت نیز دست مدار و زاد آخرت برگیر که سفر دراز است و عقبه بلند و غره مشو و خویشتن را عشوه مده[4] که چون پشیمان شوی سود ندارد و معنی کرم و رحمت خدایتعالی آن است که مملکت آخرت و سعادت ابد بدهد بر رنجی اندک که روزی چند بکشی پس آن کن که بزرگان و عاقلان کرده اند که راه احتیاط و حزم[5] پیش گرفتند نه چنانکه ابلهان غافل که غره شدند و خویشتن را عشوه دادند تا هلاک شدند و کاشکی هر که نماز و روزه و صدقه و جهد و تقوی بجا آورد با این همه نجات بایدکه این همه بجا آورده را خطرها در راه است چنانکه معلوم است که هر که نکارد ندرود و کاشکی آنکه زمین نرم کند و آب دهد و تخم پیرا کند و بر برگیرد که با اینهمه خطرها و آفتها در راه است با آن کار آخرت نیز همچنین میدان

پیدا کردن معصیت دل بدانکه اندامها را از معصیت کردن چنانکه گفتیم نگا

حراثت[1] کشت کردن و کشاورزی
حرف چهارم ثای مثلثه
مزروعات [...] کاری کردن [...] ۱۲ غ

در معنی کرم[2] سخنها گفته اند بعضی گویند کریم آنست که هر فعل او انعام و احسان باشد و در حرکت و سکون او چیزی معتبر و بعضی گویند که هر که در انعام و احسان جز نفع بخود یا دفع ضرر از خود منظور نداشته باشد کریم است و بعضی گویند کریم آنست که آنچه بر دم خود رسد باشد یا نباشد بدیگران بدهد و آنچه از خود بر ذمه دیگران باشد نخواهد و بعضی گویند کریم آنست [...] چیز اندک را [...] نزد بسیار [...]

[5] حزم به سکون حرکت عین و سکون [...] معجمه کار پو شده کردن ۱۲ از صراح و قاموس

[...] از کشف [...] و صراح و منتخب

نتوانی داشتن تا بیشتر دل از نجاست و پلیدی صفات نکوهیده پاک نکنی که اصل است
و امیر تن وی است اگر وی پاک و شایسته بود بر اندامها جز پاکی و شایستگی نزود و اگر
پلید بود و بصفات ناپسندیده آلوده بود از وی جز پلیدی نتراود که از کوزه آن
بیرون آید که در وی بود و صفات نکوهیده بسیار است چون شره[۱] طعام و شره نگاه
و شره سخن بیهوده و غیبت و مانند آن اگر ازین همه پاک شده باشد سه صفت
است که بیشتر پارسایان از آن خلاص نیابند و تا دل از آن پاک نکنند پارسائی
اصل ندارد و آن حسد است و ریا و عجب[۲] رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است[۳] سه
چیز هلاک کننده مرد است بخیلیکه چنان قوت دارد که حکم وی بر بخیل روان بود و هوای
دل که بنده از پی آن فرا شود و عجب یعنی پندار نیکو داشتن[۴] اما[۵] شناخت از بخیلی
که بخیل[۶] آن بود که آنچه در دست وی است از دیگران دریغ[۷] دارد پس آنکه نعمتی که در خزانه
خداست تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخیلی وی عظیم تر و زشت تر باشد
حسود آن بود که ویرا دشوار بود که خدا تعالی از خزانه قدرت خود بنده را نعمتی دهد چون
مال یا علم یا جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر خواهان آن باشد که آن نعمت را
حق سبحانه و تعالی برین بنده زوال آرد و اگر چه بوی نخواهد رسید و این نهایت پلیدی
باطن بود و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که حسد طاعتهای بنده را
چنان خورد که آتش هیزم را و حسود همیشه در عذاب بود و کس را وی رحمت نکند که دنیا
هرگز خالی نباشد از دوستان و آشنایان وی که خدای را بر ایشان نعمتی باشد بمال یا جاه

[۱] یعنی نقصان پذیرد
[۲] یعنی از صلاح و نیکی
[۳] یعنی صلی الله علیه و آله
[۴] قال النبی صلی الله علیه و سلم ثلث مهلکات
[۵] الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب
[۶] قال النبی صلی الله علیه
[۷] یعنی دریغ می کند

با علم و ورع و وی پیوسته در عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه
بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که خلق را همان خواهد که خویشتن را بهمه مسلمانان
انباز باشد در شادی و اندوه ایشان که مسلمانان همچو یک بنا اند که یکدیگر را نگاه
میدارند و چون یک تن که اگر اندک اندامی دردمند شود همه تن آگاهی یابد چون
دل خویش بدین صفت نیابی فرض عین تو آنست در راه دین که این صفت حاصل
کنی و دل از پلیدی پاک کنی آما ریا شرک نهانیست که بیشتر خلق از آن شناسند از
پوشیدگی و معنی ریا آن بود که خواهی که ترا بسبب طاعت و علم و زهد منزلتی باشد در دل
مردمان و جاهی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد که بپارسائی
جاه طلب کند و بیشتر خلق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کارها که میکنند از علم و
عبادت برای روی[1] و ریائی[2] مردمان میکنند و نشان این ریا آن باشد که چون
عبادتی کند بگوید که من چنین کرده ام اگر نگوید چون مردمان بشنوند شاد گردد و اگر
شاد نشود و این سخت عزیز بود پس اگر چنان بود که در حق وی تقصیری کنند و حرمت
وی نگاه ندارند و بادی در معاملت مسامحت نکنند و ویرا بر پای نخیزند و جای
بوی ندهند و بخاطر خود خشم بیند و اگر خشم بیند تعجبی بیند که اگر در سر این
عبادت نکرده بودی تعجب نکردی پس گوئی منتی از عبادت خویش بر مردمان نهاده است
و آنرا جزا میجوید و این اخلاص را باطل کند که از دیگری جزای عمل خویش چشم دارد و
این از آن ریا باشد که در خبر است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده

[1] ریا خویشتن را بخلق به نیکی نمودن و روی و ریائی بالهام یعنی ریا باشد و در صورت واو عطف بود ۱۲ غیاث

[2] روی بضم اول و سکون ثانی و تحتانی یعنی دو رخسار است که بجزای وجه گویند و بمعنی ریا و ساختگی و امید و تفحص و تجسس نمودن و پیدا کردن است و باعث هم آمده است ۱۲ ب

اَلشِّرْكُ اَخْفٰی مِنْ دَبِیْبِ النَّمْلِ یعنی شرک پوشیده تر ست از آواز پای مور
که بشب تاریک برود اما عجب و کبر از جمله بیماریهای دل ست و بیماری عظیم ست و دشوار
علاج و معنی وی آنست که ویرا در دل وی قدری بود و بچشم بزرگ داشت
بخویش نگرد و بچشم خردی بدیگران نگرد و چون این صفت در باطن بجنبد ثمرهٔ
وی بر زبان آن بود که گوید من چنین و من چنانم و بر خویش ثنا میکند یا دوست
دارد که بر وی ثنا میکند چنانکه ابلیس گفت اَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ من از آدم بهترم و ثمرهٔ
دیگر وی آن بود که در مجمعی که شود پیشگاه جوید و در راه که رود در پیش دیگران رود
و اگر کسی ویرا پند دهد یا بر وی عیبی کند به حق ننگ دارد که قبول کند و اگر وی کسی را
پند دهد بعنف و بزرگ خویشتنی گوید و هر که اعتقاد کرد بالقطع که وی از کسی دیگر بهتر است
وی متکبر ست بلکه باید که بداند که بهتر آنست که نزدیک خدا تعالی بهتر ست و این
در آخرت پیدا آید بلکه باید که هر کرا بینی ویرا بهتر دانی اگر کودکی را بینی گویی که وی
هرگز معصیت نکرده ست و من کرده ام بیشک وی از من بهتر ست و اگر بزرگتری
را بینی گویی که وی خداوند تعالی را بیش از من عبادتها کرده ست من چون وی بنا
و اگر عالمی را بینی گویی که وی چیزها داند که من ندانم وی بهتر از من ست و اگر جاهلی را
بینی گویی که وی معصیت خدا تعالی بجهل کرده ست و من بعلم حجت عقوبت من بسبب علم
عظیم تر باشد و اگر کافری را بینی گویی ندانم که خاتمت کار وی چون خواهد بود بسیار
از مسلمانان بچشم حقارت بعمر بن الخطاب می نگریستند در آنوقت که مسلمان نبود

وندانسته که کار عمر بکجا خواهد رسید آخر پس این کبر از دل تو بیرون نشود تا آنگاه
که بحقیقت ندانی که کار خاتمت دارد و آن در غیب است باشد که آنرا که بهتر میدانند
خاتمهٔ وی بدتر باشد و آنرا که بدتر میدانند درجهٔ اولیا وی را روزی کند پس چون بیم
خاتمت و لعنت باز پسین بر دل تو غالب شود در هیچ عجب و تکبر نماند و اخبار در حسد و کبر و ریا
بسیار است و ترا از آنجمله یک خبر کفایت است که عبد الله بن مبارک روایت کند از
یکی که وی از معاذ بن جبل درخواست تا وی را حدیثی روایت کند که از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم شنیده باشد معاذ بگریست گریستنی که حاضران پنداشتند که مگر خاموش
نخواهد شد پس گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که مرا گفت یا معاذ ترا
چیزی بیاموزم که اگر نگاهداری ترا سود دارد و اگر ضایع کنی ترا حجت و عذر نزد خدای تعالی
بریده شود یا معاذ خدای را عز و جل هفت فرشته اند که ایشان را بیافریده است
پیش از آفریدن آسمانها هر یک بدربانی آسمان دیگر موکل کرده چون کراماً کاتبین که
ایشان رقیب اند بر عمل بندگان عمل بنده که از بامداد تا شبانگاه کرده شود باسمان
برند و نوری از وی میتابد چون باسمان اول رسند بر کردار آن بنده ثنای بسیار
گویند آن فرشته که دربان آسمان اول است گوید این عمل بر روی وی باز زنید و
که من فرشتهٔ غیبت ام مرا خدای تعالی فرموده است که عمل کسیکه مردمان را غیبت کرده باشد
نگذارم که از تو برگذرد پس گروه دیگر از کرام الکاتبین عمل بنده دیگری برند که غیبت نکرده باشد
تا باسمان دویم پس آن فرشته که موکل است باسمان دویم گوید که این عمل بر روی وی

باززنید که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود مرا فرموده اند که عمل وی را راه ندهم که در میان
مردمان فخر آوردی پس عمل بندهٔ دیگر که نوری ازان می تابد یا از صدقه و روزه و نماز
بآسمان سیوم برند فرشتهٔ آسمان سیوم گوید بایستید این عمل بر روی وی باززنید که من فرشتهٔ
تکبرم وی در مجلسها بجای نشستن تکبر کردی مرا دستوری نیست که عمل وی را راه دهم پس
عمل بندهٔ دیگر از گروهی دیگر همچون ستارهٔ درخشان از تسبیح و قرآن و نماز و حج و عمره به
آسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستید و این عمل بر روی وی باززنید که من فرشتهٔ
عجبم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که وی هیچ کاری نکردی که عجب در میان نبودی
پس عمل بنده دیگر بآسمان پنجم برند همچون عروسی که اورا جلوه کنند از نیکوی فرشتهٔ
آسمان پنجم گوید که این عمل را بر روی وی باززنید و بر گردن وی نهید که من فرشتهٔ
حسدم وی حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا کسی نیکوئی کردی
زبان در ایشان دراز کردی من عمل وی را راه ندهم که از من درگذرد پس عمل بندهٔ دیگر
بر آسمان ششم برند که در وی نماز و روزه و زکواة و حج و عمره بود آن فرشته گوید که این
عمل بر روی وی باززنید که وی بر هیچکس که وی را بلای و رنجی رسیدی رحمت نکردی لیکن شادی
کردی و من فرشتهٔ رحمتم نگذارم که عمل وی از من درگذرد پس عمل بندهٔ دیگر می برند
بآسمان هفتم از نماز و روزه و زکواة و جهاد چنانکه بانگ آن در آسمان هفتم در افتاده باشد
و روشنائی آن چون روشنائی آفتاب بود و سه هزار فرشته در مشایعت آن
می روند و فرشتهٔ آسمان هفتم گوید که این عمل بر روی وی باززنید و قفل بر دل وی زنید که

من باز دارم از خداوند خویش هر عملیکه خالص برای وی نباشد و وی بعمل خویش
رضای خدای را نخواسته است بلکه بدین بندگی خویش جسته است میان فقها و بانگ و
آوازه جسته است در شهرها مرا فرموده است خداوند جلشانه که عمل وی را راه ندهم و هر عملی که
خالص خدای را نباشد آن ریا بود و خدایتعالی عمل مرائی نپذیرد پس عمل بنده دیگری برند
تا از آسمان هفتم درگذرد از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق نیکو و ذکر خدای و
همه ملایک آسمانها بموافقت با ایشان می روند تا همه حجابها بردارند و بخدایتعالی رسانند
و همه گواهی می دهند که این عمل خالص است خدایتعالی گوید شما رقیب نگهبانان کردار بنده
میند و من مطلع بر دل ویم این عمل برای من نکرده است بروی باد لعنت من پس فرشتگان
گویند لعنت ما و لعنت تو و آسمانها و هر که در آسمانها است بروی لعنت کند پس معاذ
گفت رضی الله عنه من گفتم یا رسول الله تو رسولی و من معاذ یعنی این چون توانم کردن گفت
یا معاذ بمن اقتدا کن اگر چه عمل تو کوتاه است یا معاذ زبان نگهدار از برادران خویش و از
خوانندگان قرآن باش و گناه خود بر دیگران حواله مکن و بزرگ خویشتنی مکن با مردمان
و به نکوهیدن ایشان بر خود ثنا مکن و خویشتن را از ایشان برتر مدار و کار دنیا با کار
آخرت میفکن و در نشستن تکبر مکن چنانکه از بدخوئی تو حذر کنند و پیش کسی با دیگری راز
مگوی و پوستین مردمان مدر که آنگاه سگان دوزخ ترا بدرند روز قیامت قال الله
تعالی وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا دانی که آن چیست معاذ گفت آن چیست یا رسول الله گفت
سگانند در دوزخ که پوست و گوشت از استخوان باز کنند معاذ گفت یا رسول الله از این

خصلتها کرهائی یابد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا معاذ این آسان است
بر هر که خدای تعالی آسان کند زبان نگاهدار از آنکه بر مردمان درازکنی واز خوانندگان
قرآن باش آنگاه روایت کنند که هیچکس از معاذ مشغول تر نبودی بقرآن خواندن از بیم
این حدیث **فصل** بدانکه این صفات که درین حدیث است از عجب وریا وتکبر و
حسد وغیبت وغیر آن بر هیچکس غالب تر از آن نیست که بر کسی که وی پارسائی کند یا علم
آموزد از برای جاه وقبول خلق پس عامیان ازین صفت رسته تر اند از قرایان وعالمان
و پارسایان پس فریضه ترین بر علما و پارسایان آنست که بطهارت دل مشغول باشند
تا باطن ازین پلیدیها پاک کنند واین صفات همه شاخهای یک اصل است وآن دوستی
دنیا است وازین گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که دوستی دنیا سر همه خطاها است
آفت دنیا اینست وبا این همه دنیا کشت زاد آخرت است که زاد آخرت از دنیا بر
توان گرفت لیکن هر که از دنیا بقدر حاجت قناعت کند تا زاد آخرت برگیرد دنیا
کشت زار آخرت ویست وهر که از دنیا تنعم جوید هلاکت گاه ویست والله اعلم
فصل اینمقدار که گفته آمد از علم وتقوی اول زاد آخرت است وبدایه هدایت
خویشتن را درین بیازمای آنگاه آنچه در کتاب کیمیای سعادت است ودر کتاب احیای
علوم الدین حاصل کن تا سر وباطن بتقوی آراسته چون باطن بتقوی آراسته داری واز صفات ناپسندیده
پاک کردی امیدوار که حجاب برخیزد میان دل تو ومیان ملکوت آسمان وحضرت
الهیت تا رازهای ملکوت ترا آشکارا شدن گیرد وعلمها بر دل تو گشاده شود که این

علمهای رسمی در آن حقیر و مختصر نماید پس اگر چنانست که حقیقت کار ها از علمهای
رسمی جوئی و بقال و قیل و جدل مشغول شوی چشم سر تو از حقیقت کار دینی
نابینا شود و طلب دنیا بر تو غالب شود آنگاه از دنیا آنچه میجوئی ترا مسلم نشود و طلب
دنیا بر تو غالب شود و آخرت باقی از تو فوت شود و در خسر الدنیا و الآخرة بمانی هر که
بدین دنیا جوید از هر دو بیفتد و هر که از دنیا برای دین دست بدارد هر دو بوی دهند
اینست بدایة راه زاد آخرت در معاملتی که ترا با حقتعالی است اکنون آداب صحبت با
خالق و خلق بگوئیم **پیدا کردن آداب صحبت با خالق و مخلوق** بدانکه آداب
صحبت با یار اینکه ملازم تو اند آموختن مهم است و آنکه همیشه با تست در سفر و حضر و
خواب و بیداری و مردگی و زندگی خداوند و آفریدگار تست هرگاه که ویرا یاد کنی و
با تست که گفته است انا جلیس من ذکرنی من همنشین کسی ام که مرا یاد کند و هر که دل او
شکسته شود بسبب تقصیر تو در حق وی او نزد تست که انا عند المنکسرة قلوبهم
من اجلی هر که ویرا بشناختی چنانکه حق شناخت است جز وی هیچ یار و همراه نداشتی
اگر در همه اوقات بتوانی که با وی باشی جهد کن تا در شب و روز یکساعت بخلوت با وی
بنشینی و با وی مناجات کنی و باید که ادب خلوت با خدایتعالی بشناسی و ادب خلوت
با خدایتعالی آنست که نیکو بنشینی چنانکه در تشهد نشینی و چشم در پیش داری و بزبان
خاموش باشی و بدل با حقتعالی حاضر باشی و نه گذاری که هیچ چیز جز وی در دل
تو بگذرد و اندیشها ساکن داری و ملازم فرمان باشی بهمه اوقات و در هر چه پیش آید

بدل بر تقدیر وی اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و کار حق تعالی را بر همه
کارها فرا پیش داری و از خلق امید ببری و تکیه بر فضل وی کنی و توکل بروی کنی بدانجا
که هرچه در حق تو تقدیر کند خیر تو دران باشد که همیشه از شرم تقصیر خود و از هیبت
جلال وی شکسته و گرفته دل باشی این احوال باید که پیوسته ملازم تو باشد و در ظاهر و
باطن که این آداب صحبت است با آنکه همیشه با تست و از تو جدا نیست و دیگران باشند که
از تو جدا شوند **آداب عالم** آنست اگر از اهل علم باشد ادب او آنکه فراخ حوصله و
بردبار باشد و نیکوخوی آنست و برخاست وی با وقار و حرمت و آهنگی بود و پیوسته
سر در پیش افکنده باشد نه بسبیل تکبر لیکن بر سبیل هیبت و حرمت و بر هیچ کس از خلق تکبر
نکند مگر بر ظالمان تا ایشان را ظلم ایشان را در چشم ها خوار کند و در مجامع صدر نجوید که
آن تکبر بود و هزل و بازی عادت نکند که هیبت وی از دلها بشود و با شاگردان رفق
کند و کسی را که از وی سوالی بکند زجر نکند و اگر در سوال وی خللی باشد آنرا باصلاح آورد
و با وی خشم نکند و اگر چیزی نداند ننگ ندارد و از آنکه گوید ندانم و اگر کسی خطای با وی
دهد بحجت قبول کند و عیب ندارد و از گفت خویش باز گردد و شاگرد را منع کند از علمیکه
او را زیان دارد و اول وی را بعلم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است نه فرض
کفایت و فرض عین علم تقوی است که ظاهر و باطن وی را از ناشایست پاک کند و بعزمها
آراسته بکند و وی را از دنیا بآخرت خواند و از حرص بزهد خواند و باید که هرچه فرماید نخست
بدان کار کند که گفتار بی کردار اثر نکند **آداب متعلم** ادب متعلم با استاد آن بود که

سلام ابتدا کند و در پیش وی سخن کمتر گوید و خود سخن نگوید و مسئله نپرسد تا اول دستوری نخواهد و چون جواب دهد اعتراض نکند و نگوید که فلان کس خلاف این گفته است و نگوید که خلاف این صواب تر است و در پیش او با هیچ کس راز نگوید و چشم در پیش دارد و اگر سخن میگوید چشم بوی میدارد و از هر جانب نگرد ولیکن بحرمت نشیند چنانکه در نماز نشیند و چون استاد را ملال گرفت نپرسد و خواندن در باقی کند و چون بر پای خاست سخن قطع کند و با وی بهم برپای خیزد و در راه سوال نکند تا بخانه رسد و اگر از وی چیزی بیند که ویرا نیکو ننماید اعتقاد بد نکند و بداند که وی بهتر داند و آنرا نزدیک وی وجهی باشد که علم شاگرد بدان نرسد و آن قصه خضر و موسی صلوات الله علیهما یاد کند که سوراخ کردن کشتی موسی را علیه السلام منکر نمود ولیکن از آنجا که علم خضر بود منکر نبود پس هر چه از بزرگان بینند باید که همچنان دانند **آداب فرزند با پدر و مادر** آنست که هر چه گویند نیکو بشنود و با ایشان بهم برپای خیزد و در پیش ایشان نرود و هر چه فرمایند که معصیت نباشد بجا آورد و آواز ایشان بلندتر ندارد و چون او را آواز دهند بزودی لبیک گوید و بر خوشنودی ایشان حریص باشد و خویشتن را در پیش ایشان افکنده دارد و یاد کند که اسیری بود در گهواره که ایشان بنازش پرورند و شبها بیداری بردند تا او را بدین روز رسانیدند و بر ایشان منت ننهد بر اعتنا که کند و نیز در روی ایشان ننگرد و پیشانی فراهم نکند و بی دستوری ایشان سفر نکند **فصل** بدانکه مردمانی که بیرون این قوم اند در حق تو سه گروه اند دوستان و آشنایان و کسیکه نه آشنا بود نه دوست

واز عامهٔ مردمان باشد آداب صحبت با مردمان مجهول پراکنده آنست که
بر حدیث ایشان خویشتن را در نیفگنی و آنچه در زبان ایشان رود گوش نداری
و حکایت نکنی و خویشتن را از سخنهای ناهموار ایشان غافل سازی و جهد کنی تا بدیشان
محتاج نشوی و ایشان را کم بینی و اگر از ایشان ناشایستی بینی یا شنوی نصیحت کنی
بلطف اگر امید قبول بینی اما آداب صحبت برادران و دوستان
باید که با کسی برادری و دوستی نکنی تا شرط دوستی در وی نه بینی که رسول صلّی الله علیه و
آله وسلّم میفرماید که هر کس بر دین دوست خویش بود گوش داری تا دوستی با که میکنی که
چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خصلت موجود باشد اوّل عقل که در صحبت
احمق هیچ خیر نبود و عاقبت وحشت و قطیعت بود و نیکوتر احوال احمق آن بود که
خواهد که نیکوئی بتو رساند کاری کند که ترا زیان دارد و وی نداند بلکه گفته اند که دشمن
عاقل به از دوست احمق دوم باید که نیکوخوی باشد که با بدخو صحبت دشوار بود و بسر
نشود و بدخوئی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویشتن برنیاید و چنین گفته اند که
دوستی با کسی کن که بوقت نشستن آسایش تو بود و بوقت کار افتادن شحنهٔ تو بود
و بوقت حاجت خزانهٔ تو بود و صحبت با کسی کن که اگر دست فرا کاری کنی یاوری
کند و اگر از تو نیکوئی بیند بر دل نویسد و اگر زشتی بیند بپوشاند و صحبت با
کسی کن که اگر سخن گوئی ترا راست گوئی دارد و اگر کاری پیش آید ترا امیر خود سازد
و اگر رنجی پیش آید خویشتن را سپر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند و

علی مرتضی رضی الله عنه میگوید برادر حقیقی آن بود که در همه کارها با تو بود و رنج خویش
از برای منفعت و اختیار کند و اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش بشولیده
کند تا کار تو راست شود سیم خصلت صلاح ست با هیچ مفسد و فاسق دوستی نباید
گرفت که هر که از خدا تعالی نترسد از شر وی ایمن نتوان بود که چون غرض وی بگردد
وی نیز بگردد و هر که از خدا تعالی بترسد بر هیچ کبیره اصرار نکند بلکه دیدن معصیت
زیان کار بود و اگر چه بدل بر آن انکار کند که چون معصیت بسیار بینی دل رنگ آن
معصیت فرا گیرد و کردن آن معصیت بر تو آسان شود و ازین سبب است که غیبت
بر دل پارسایان آسان تر از جامهٔ دیبا و انگشترین زرین پوشیدنست با آنکه
غیبت عظیم ترست لیکن از بسکه شنیده اند و بدیده اند بر دل ایشان آسان
شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص نباشد که صحبت با کسیکه دنیا دوست بود زهر
قاتل است هر که با زاهدان نشیند دنیا بر دل وی سرد شود و چون با اهل دنیا نشیند
دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانندگی جستن است با دیگران و گفته اند دو
استر را بر یک آخر بندی اگر همرنگ نشوند همخوی شوند و طبع و خوی از یار بیار
همچنان شود که طپش آتش بچیزیکه با آتش نزدیک بود پنجم خصلت آنکه راست
گوی بود که صحبت دروغ گوی هیچ راحت ندارد که بر هر چه گوید اعتماد نباشد **فصل**
بدانکه این جمله خصلتها در یک تن کمتر جمع شود و اگر این همه شرط کنی هیچ دوست نیابی
مگر زندگانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی و دوست سه است یکی

دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و ورع دیگری برای دنیا
در وی خلق نیکو نگاه باید داشت و سیم برای الفت و روزگار گذاشتن با وی تا دل
نگیرد و در وی آن نگاه باید داشتن که از شر وی سلامت یابی و گفته اند مردم سه
است یکی همچون غذا است که از وی چاره نیست و یکی همچون دارو است که گاه گاه
بوی حاجت افتد یکی همچون علت است که هیچ کار نیاید لیکن چون کار افتد کوی
صبر باید کردن و مدارا تا فراگذارد و صحبت وی نیز از فائده خالی نیست مرد عاقل را که
هرچه بدی بیند از وی خود از ان حذر میکند که نیکبخت آن بود که پند از دیگران گیرد و مومن
آئینه مومن بود یعنی نیک و بد خویش از دیگران بداند و عیسی را صلوٰة الله علیه گفتند
ترا ادب که آموخت گفت هیچکس لیکن هر چه مرا بد نمود از دیگران از ان دور بودم
بحقیقت اگر مردمان چیزیکه از دیگران بد دانند دست بدارند ادب [illegible] ایشان تمام
باشد والسلام **پیدا کردن حق صحبت خلق** بدانکه چون با کسی صحبت افتاد
بدان سبب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه وسلم میگوید مثل [illegible] دو دست است
که یکدیگر را میشویند و رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم در بیشه شد و دو مسواک باز
کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه با او بود راست بوی داد و کج خویشتن باز گرفت
آن یار گفت یا رسول الله این راست بتو اولی تر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و
آله وسلم گفت هیچکس یکساعت با کسی صحبت نکند الا آنکه وی را سوال کنند از حق آن صحبت که
تا بجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هیچ دو تن با یکدیگر

خویش

صحبت نکند که نه دوست‌ترین ایشان نزد خدای تعالی رفیق‌ترین ایشان بود و بسیار
خویش پس آداب صحبت برادر باید آموخت و اول ادب آنست که مال خویش از دوست و
برادر دریغ نداری اگر اصل مال دریغ داری باری آنمقدار که حاجت وی بود دریغ نداری
و چون دوست را بمعاونتی و مددی حاجت افتد معاونت و مدد بکنی بی آنکه ویرا بزبان
فرا باید خواست و باید که راز وی نگاهداری و با هیچ کس نگوئی و عیب وی پوشانی و هرچه
در حق وی شنوی از زشتی با او نگوئی تا از این رنجور نشود و هرچه از نیکی شنوی بگوئی
تا شاد شود و چون سخن گوید بهمه دل فرا شنوی و گوش داری و بر سخن وی عیب نجوئی
و اعتراض نکنی و چون بخوانی بنام نیکوتر بخوانی و بدان خطاب خوانی که وی دوست‌تر
دارد و آنچه از خصال نیکوتر بود در وی بر وی ثنا گوئی و چون از وی نیکوئی بینی شکر گوئی
و بیکار وی بکوشی و کین وی از دیگران بخواهی در غیبت وی چون کسی سخن وی گوید و
همچنانکه بیکار خویش کوشی و چون به نصیحت حاجت آید بتعریض و لطف گوئی و اگر از وی
خطائی و تقصیری باشد نادیده و ناشنیده داری و عتاب نکنی لیکن عفو کنی و در
نماز ویرا دعای خیر کنی در حیوة وی و چون بمیرد اهل او را نیکو داری و تا توانی هیچ بار
خویش بر وی ننهی و همه بارهای وی بکشی و بشادی وی شاد باشی و اظهار کنی و با اندوه
وی اندوهگین باشی و چون فرا وی رسی بسلام ابتدا کنی و ویرا تقدیم کنی و جای نیکوتر تسلیم
کنی و چون برخیزد با وی بر پای برخیزی و در پی وی روی و خویشتن را در میان حدیث
در نیفگنی و در جمله زندگانی با وی چنان کنی که خواهی که دیگران با تو زندگانی کنند و هر که

برادر و دوست خویش را از ان پسند دکه خویشتن را آن دوستی وی نفاق نبود و در دنیا
و آخرت بر وی و بال باشد امیت آداب با دوستان و برادران اما آشنایان دوست نا که
دوست بنا شند از ایشان حذر باید کرد که بیشتر شر بتو از ایشان رسد که هر که دوست بود
خیر تو خواهد و هر که ترا نداند با تو کاری ندارد اما رنج از ایشان آن باشد که بزبان دوستی
نمایند و بدل مخالف باشند لیکن چون با ایشان مبتلا شدی و در محله یا در مسجدی یا در مدرسه
یا در بازار ادب زندگانی با ایشان آن باشد که هیچ کس را بچشم خورد نگری باشد که با
خدا تعالی او را قرب باشد و نزد خدا تعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است خدا تعالی
سه چیز در سه چیز پنهان کرده است سخط خویش در معصیتها پنهان کرده است پس هیچ
صغیره را خرد مدار که باشد سخط خدا تعالی در آن باشد و خوشنودی خود در طاعتها پنهان
کرده است هیچ طاعت را خرد مدار باشد که رضای وی در آن باشد و دوست صاحب
ولایت خود را در بندگان خود پنهان کرده است هیچ بنده وی را حقیر مدار باشد که وی از
اولیا باشد و تو ندانی و این سه قاعده سه اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید
داشت و هیچکس را بسبب دنیا بزرگ نباید داشت که دنیا نزد خدا تعالی بس حقیر است هر که
وی را بزرگ دارد نزد خدا تعالی حقیر باشد و دین خویش را فدای دنیای خلق مکن که
هیچکس احمقتر از ان نبود که آخرت خویش بدنیای دیگری بفروشد و با انکه خشم
خدا تعالی وی را حاصل آید در چشم مردمان نیز حقیر باشد و از ان طمع که کرده باشد
محروم ماند که هر که برای خوشنودی خلق خشم خدا تعالی اختیار کند خدا تعالی نیز بر وی

خلق را خشمگین گرداند و هر که برای رضای خدای تعالی از خشم خلق باک ندارد خدای تعالی
از وی خوشنود باشد و خلق را از وی خوشنود کند و اگر کسی با تو دشمنی کند با وی بخصومت مشغول
مشو که عمر در سر آن شود و رنج خصمی دراز شود و دین در میانه تباه شود و غره مشو بدوستی
ظاهری که فرانمایند و بثنا نیکو که بزبان گویند که آن همه بی اصل بود و اگر حقیقت آن طلب
کنی از صد یکی نیابی و طمع مدار که در سر با تو همچنان باشد که آشکارا و پس عجب مدار که در غیبت
زبان بتو دراز کنند که اگر تو انصاف دهی خویشتن را نیز در حق دیگران همچنان بینی بلکه سخن
تو در پیش دوستان و خویشاوند بلکه در پیش پدر و مادر همچنان بود که در غیبت ایشان
و طمع از مال و جاه و معاونت خلق بریده دار که ثمره طمع جز رنج نباشد و طامع خوار و
حقیر باشد و هر که طمع از خلق برید در چشم ایشان عزیز بود و نزدیک خدای تعالی
پسندیده بود و هر که حاجت تو روا کند شکر کن و اگر تقصیر کند شکایت مکن و عذر وی
در خویشتن بخواه و چون مومن باش که عذر جوی باشد و چون منافق مباش که عیب جوی
بود و هیچکس را نصیحت مکن تا آنگاه که اثر قبول در وی نه بینی که اگر چنان بود نصیحت نشنود و
دشمن تو شود و اگر در مسئله خطا کنند و دانی که از تو فایده نخواهند گرفت میاموز که از
تو فایده نگیرند و بدشمنی تو برخیزند مگر چیزی که بمعصیت تعلق دارد و ایشان نمیدانند آنگاه
با لطف با ایشان بگوی که این نشاید و چون از خلق آسوده باشی شکر کن خدای را
عز و جل که ایشان را مسخر تو گرد و شر ایشان از تو دفع کرد و اگر رنجی بتو رسد از ایشان
سر و کار ایشان با خدای تعالی گذار و بمکافات مشغول مشو و مگو چرا حق من نشناختی

و مرا بزرگ نداشتی و من چنین و چنینم در فضل و نسب خویشتن را ستودن نشان
حماقت است و هر که احمق‌تر بود خویشتن بیش ستاید و خود را بزرگ‌تر بیند و حق خویشتن بر
مردمان واجب‌تر شناسد و بدانکه حق تعالی کسی را بر رنجانیدن تو بدان مسلط کند که تو گناهی
کرده که بدان مستوجب عقوبت باشی تا آن رنج کفارت گناه تو کند و تا در میان مردمان
باشی هرچه حق گویند بشنو و هرچه باطل گویند خود را کر ساز و هر نیکوی که از ایشان
دانی زبان بدان گویا دار و هر بدی که دانی زبان از آن گنگ که هر که چنین نکند
در میان خلق سلامت نیابد و سلامت آنکس یابد که انصاف بدهد و انصاف نخواهد
یکی را از مشایخ مریدی پرسید که مرا نشانی ده ازین مریدان تو یکی که صحبت را بشاید
گفت اگر کسی میجوئی که بار تو کشد این دشوار بود و اگر کسی میجوئی که تو بار وی بکشی
همگنان بشایند **فصل** یکی از حکما وصیت کرده است و بیاموخته شاگرد خود را که چون
صحبت کنی با دوست و دشمن آبرو گشاده دار و مراعات کن چنانکه خویشتن را خوار داری
لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی مذلت و در همه کارها میانه باش چنانکه
مبالغه کنی تا از حد بشود و چنانکه تقصیر کنی تا بحد نرسد و چون راه روی بخویشتن فرو
منگر و از آن سو و ازین سو منگر و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چون
بنشینی ساکن بنشین و بر سر و پای منشین و انگشتهای دست با هم مگذار و با محاسن
بازی مکن بدست و با انگشترین همچنین و در پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان
خلال مکن و آب دهان مینداز ازو براندن مگس از خویشتن بسیار دست مجنبان و بر سوی

مردمان آشنا سر مکش و سخن آهسته گوی و به ترتیب بشنو لیده و پراگنده و سخن نیک نیکو
بشنو و تعجب باندازه اظهار کن دیگرباره بازگفتن سخن درمخواه و آنچه سخنیکه ازان خنده آید
حذر کن و ثنای خویش و فرزندان خویش مکن و بشعر و تصنیف که تو کرده باشی و گفته باشی
فخر مکن و چون زنان خویشتن میارای و چون بندگان خویشتن خاک آلوده مدار و هر حاجت
که از کسی خواهی الحاح بسیار مکن و هیچ کس را بر ظلم و معصیت دلیر مکن و مقدار مال خویش
با هیچ کس مگوی نه نیز با اهل و فرزند که اگر اندک بود در چشم ایشان حقیر شوی و اگر
بسیار بود هرگز بخوشنودی ایشان نرسی و با ایشان به هیبت زندگانی کن بی عنف
و رفق کن بی ضعف و مذلت و با بنده و شاگرد هزل مگوی و مزاح مکن که در چشم
خوش طبعی
ایشان حقیر شوی و چون باکسی خصومت کنی آهسته باش و زبان نگهدار و بسر در مرو
و سخن به حجت گوی و بزانو در منشین و تا خشمت فرو نشیند در سخن میا و اگر سلطان
ترا نزدیک دارد در عزه مشو که از وی بر حذر باش و اعتماد مکن و مال خویشتن را از خود
عزیز تر مدار و از دوست روز عافیت حذر کن که تا مال و حشمت داری با تو دوست
بود و بروز رنج از تو برگردد والله اعلم **فصل** اینمقدار که گفته آمد درین کتاب زاد
آخرت را بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را و شرط صحبت و معاملت
با خالق و خلق و هر که این بجا آورد و ازین فارغ شود و زیادتی خواهد که بستاند از
کتاب کیمیا طلب کند و اگر زیادت ازان خواهد از کتاب احیای علوم الدین طلب کند
که ثمره عبادت بر قدر معرفت و علم باشد و عالم بی عمل مسخره شیطان بود و اگر

اندک علم بود و بیش از انکه میکند نداند رنج وی بسیار بود و ثواب اندک همچون
مزدوری که همه روز بیل و تاوه کشد تا درمی بوی دهند و مثل عالم چون مهندس
بود که بیکساعت خط چند بر جای کشد ده دینار بوی دهند هرچند علم و معرفت
بیش بیشود رنج کمتر و ثواب بیش بیشود پس اصل کار در شناختن زاد آخرت علم
است و حاصل باید که این جهان را رباطی دانی و خود را مسافری شناسی و
درین رباط از بهر آن آمده تا بتعجیل توشه برگیری که راه دراز در پیش است باید که
برین رباط چندان دل ننهی که از مقصود سفر باز مانی و همراهان را فراموش
کنی و هر حالی از غم و شادی که بتو رسد بگوئی اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ
بدل نه بزبان و درستی این آیه از خود طلب کنی که چون بدانی که بازگشت تو بپادشاه
خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه رسی از وی شرم داری و
این کتاب نمودار یست از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم اندران دو کتاب دیگر
یاد کرده شد باید جست وَبِاللّٰهِ عِصْمَتُ وَالتَّوْفِیْقِ اللّٰهِ تَعَالٰی یُوَفِّقُنَا
وَاِیَّاکُمْ لِمَا یُحِبُّ وَیَرْضٰی وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدِنِ الْمُصْطَفٰی وَ
وَعَلٰی آلِہٖ اَجْمَعِیْنَ وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا کَثِیْرًا کَثِیْرًا

تمت

بعض از احوال مصنف رحمة الله علیه

حجة الاسلام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رحمة الله علیه کنیت وی ابو حامد است ولقب وی زین الدین انتساب وی در تصوف بشیخ ابو علی فارمدی است و وی گفته لقد سمعت الشیخ ابا علی الفارمدی قدس الله تعالی روحه عن شیخه ابی القاسم الکرکانی قدس الله تعالی روحه انه قال ان الاسماء التسعة والتسعین تصیر اوصافا للعبد السالک وهو بعد فی السلوک غیر واصل و وی در اوایل حال در طوس ونیشاپور بتحصیل علوم وتکمیل آن اشتغال نمود وبعد ازان با نظام الملک ملاقات کرد وقبول تام یافت وبا جماعتی از افاضل که در صحبت نظام الملک بودند در مجالس متعدد ومناظره ومجادله کرد وبرایشان غالب شد بعد ازان تدریس مدرسه نظامیه بغداد را بوی تفویض کردند در ۴۸۴ سنه اربع وثمانین اربعمائة به بغداد رفت همه اهل عراق شیفته وفریفته وی شدند قدری بلند ومنزلت ارجمند یافت بعد ازان همه را باختیار ترک کرد وطریق زهد وانقطاع پیش گرفت وقصد حج کرد در سنه ثمان وثمانین واربعمائة حج گذارد وبشام مراجعت نمود مدتی آنجا بود وازانجا به بیت المقدس رفت وازانجا بمصر ومدتی در اسکندریه بود وبعد ازان بشام مراجعت کرد وآنقدر که خواست آنجا بود وبعد ازان بوطن بازگشت وبحال خود مشغول شد واز خلق خلوت گزید وکتب معتده تصنیف کرد چون کتاب احیای علوم و جواهر القرآن وتفسیر یاقوت التاویل چهل مجلد ومشکات الانوار وغیر آن از کتب مشهوره وبعد ازین همه به نیشاپور عود کرد ودر نظامیه نیشاپور درس گفت وبعد از چندگاه ترک

گرفت و بوطن بازگشت و از برای صوفیه خانقاهی کرد و از برای طلب علم بنای مدرسه نهاد
و اوقات خود را بر وظایف خیر روزی کرد از ختم قرآن و صحبت ارباب قلوب و تدریس علوم
تا آن زمان که بجوار رحمت حق پیوست در رابع عشر جمادی الآخر سنه خمس و خمسین ثمانمایه یکی از اکابر علما
گفته است که روزی میان نماز پیشین و نماز دیگر بمسجد حرام در آمدم و چیزی از وجد و احوال
فقرا مرا فرو گرفته بود نمی‌توانستم که بایستم و بنشینم جای می‌طلبیدم که ساعتی استراحتی کنم بجانب
خانه بعضی از رباطها که در حرم داشت در آمدم و بر پهلوی راست در برابر خانه بیفتادم
و دست خود را بر روی ستون ساختم تا مرا خواب نگیرد و طهارت من منتقض نشود ناگاه یکی
از اهل بدعت که بآن مشهور بود آمد و مصلا بر در آنجاعت خانه بینداخت و از جیب خود لوحی
بیرون آورد گمان می‌بردم که از سنگ بود و بر آنجا چیزها نوشته بودند آنرا ببوسید و نماز
دراز گذارد و روی خود را از هر دو جانب بر آنجا مالید و تضرع بسیار کرد بعد از آن سر خود را
بالا کرد و آنرا ببوسید و بر چشمهای خود مالید و باز آنرا ببوسید و در جیب نهاد و چون من آنرا
دیدم مرا از آن کراهیت بسیار شد با خود گفتم چه بودی که رسول صلی الله علیه وسلم زنده بودی
تا این مبتدعان را خبر دادی از شناعت آنچه میکنند و باین تفکر خواب را از خود دفع میکردم تا
طهارت من فاسد نگردد ناگاه از حس غایب شدم در میان خواب و بیداری این دیدم که عرصه‌ایست
بسیار گشاده و مردم بسیار ایستاده اند و در دست هر یکی کتابیست مجلد و همه پیش شخصی در آمدند از حال
ایشان سوال کردم گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اینجا نشسته است و اینها اصحاب
مذاهب اند میخواهند که عقاید و مذاهب را از کتب خود بر رسول صلی الله علیه وسلم خوانند و تصحیح مذاهب

باینجا رسیدم که غزالی میگوید والله تعالی بعث النبی الامی القرشی محمد صلی الله علیه وسلم
الی کافة العرب والعجم والجن والانس چون باینجا رسیدم اثر بشاشت و تبسم در روی مبارک وی
صلی الله علیه وسلم ظاهر شد چون بنعت و صفت وی صلی الله علیه وسلم رسیدم بمن التفات کرد و گفت
این الغزالی غزالی آنجا ایستاده بود گفت غزالی منم یا رسول الله و پیش آمد و سلام گفت
رسول صلی الله علیه وسلم جواب داد و دست مبارک خود بوی داد غزالی دست مبارک وی را می بوسید
و روی خود بر آنجا میمالید بعد ازان منشبت رسول صلی الله علیه وسلم بقرائت هیچکس چندان استبشاره
نمود که بقرات من قواعد العقاید چون از خواب در آمدم و بر چشم من اثر گریه بود ازان کرامات
و احوال که مشاهده کرده بودم شیخ ابو الحسن شاذلی قدس الله تعالی روحه که قطب زمان خود بود از واقعه که
دیده چنین خبر داده است که حضرت رسالت پناه با موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام مفاخره و مباهات
کرده است بغزالی رحمة الله تعالی و حضرت رسالت پناه بتعذیر بعض منکران غزالی امر فرموده و بعض
گویند که اثر تازیانه در فرزندان آن شخص می بود و تا وقت مردن بر تن وی ظاهر بود - ١٢ -

نقل من نفحات الانس للمولانا ملا عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه که این کتاب برکت نصاب پیش ازین در سنه ١٢٦٣ هجری مع ابقا الطبع در آمده
رونق اشتهار یافته بود اما چون مشتاقانش از دایره شوقش در تب و تاب و تشنگان وادی
تمنایش ناسیراب بودند لهذا بار دیگر اول بقدر امکان تصحیح متنش نموده پس ازان معنی آیات
کلام الله و ترجمه ادعیه ماثوره و معانی لغات دقیقه و فواید بسیار از کتب معتمد معروفه بران افزوده

تاریخ ششم ذیقعده سنه ١٢٨٠ هجری مطبوع گردیده علم اشتهارش بار دیگر سر به اوج آسمان کشیده بود بنده درین اوان ناکرده بیان که دین حق فراموش کرده در گمراهی و ضلالت راه یافته اند معهذا این کتاب بیضا انتساب که به رهنمائی بی نظیر سریع التاثیر است بنابر فواید خاص و عام بحسب خواهش و فرمایش علم آشنا مکرمت انتما عنایت گستر بلطف نظر ناشر جناب شیخ احمد قلندر صاحب تاجر کتب مقیم بنگلور باشاعت بتاریخ غره جمادی الثانی سنه ١٢٩٠ هجری در مطبع نبوی سلطان التجار بنگلور بنظر



اطلاع هر کتابیکه از مهر تاجر کتب ... شیخ احمد قلندر ... وقت ...